بسم الله الرحمن الرحیم

نسخه الکترونیک کتاب

سیره امام‌حسین علیه‌السلام

نویسنده: حمزه کریم‌خانی / **ناشر و تهیه‌کننده:** مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

فهرست بخش اوّل	فهرست بخش دوم	فهرست بخش سوم
اخلاق فردی در سیره امام‌حسین(ع)	اخلاق خانوادگی در سیره امام‌حسین(ع)	اخلاق اجتماعی در سیره امام‌حسین(ع)
* آراستگی اخلاقی	* اخلاق و خانواده	* اخلاق و جامعه
* بردباری	* مهربانی با فرزندان	* تقدیر از آموزگار
* گذشت	* مهربانی با خانواده	* عیادت از بیمار
* فروتنی	* نهادینه کردن حجب و حیا	* نیکی به اندازه معرفت
* شجاعت	* مراسم خواستگاری	* حفظ آبرو
o شجاعت امام‌حسین (ع)در کربلا	* دلسوزی در حق خویشان	* سلام پیش از کلام
o شجاعت امام‌حسین (ع)در مدینه	* احترام به برادر	* پاسخ مهمان نوازی
* بخشش	* وصیّت برای بازماندگان	* حمایت از بردگان
o بخشش امام‌حسین (ع)به کنیز		* اصلاح جامعه
* پاکیزگی		* خیرخواهی
* مناجات		* هدایت و ارشاد
o مناجات امام‌حسین (ع)در عرفات		* برنامه‌ریزی
* یاد خدا		* عمل به تکلیف
* شکیبایی		* پاسداری از حریم اهل‌بیت (ع)
* عزّت نفس		* غیرت حسینی
* اطمینان و آرامش قلب		* تولّی و تبرّی
* سپاس‌گزاری		* پای‌بندی به پیمان
* گذشتن از همه چیز در راه خدا		* یاری دین خدا
o عشق به علی (ع)		* استقامت در راه حقیقت
* صبر در برابر مصیبت		* انتخاب آگاهانه
* یاری و هم‌دردی		* ایثار
* نماز و قرآن		* دعوت از یاران
o آخرین نماز		* نفی نژادپرستی
* بی‌رغبتی به دنیا		* عاشق‌پروری
* جوان‌مردی		* عشق به رهبر
o جوان‌مردی امام‌حسین (ع)در میدان نبرد		* دعا به سالمند مجاهد
* خوف از خدا		* غیرت دینی
* اخلاص		* شهادت‌طلبی
		* تربیت دینی یادگار برادر
		* پیشوای شهیدان
		* دعوت از مجاهدان
		* بازداشتن زنان از جهاد
		* زمزمه‌های هدایت‌گر

بخش اوّل:اخلاق فردی در سیره امام‌حسین علیه‌السلام

آراستگی اخلاقی

قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّیّ و ذَکرَ اسمَ رَبِّه فَصَلّی. (اعلی: ۱۴ و ۱۵)
رستگار آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.

بر اساس بینش اسلامی، آفرینش انسان برای تزکیه نفس و رسیدن به کمال ماندگار است. سعادت حقیقی او، تقرب الهی است که در سایه بندگی خداوند متعال به دست می‌آید. کسی که نفس خود را با فضیلت‌های اخلاقی و بندگی خداوند پرورش دهد، می‌تواند دیگران را نیز با نور معرفت و ایمان، راهنمایی کند و به راه سعادت درآورد؟ در مقابل، آن‌که خود در طریق گمراهی است و بهره‌ای از حقیقت ندارد، چگونه از او انتظار دستگیری و هدایت می‌توان داشت؟

ذات نایافته از هستی‌بخش / کی تواند شود هستی بخش

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام این حقیقت را در سخنی زیبا چنین بیان کرده است:
مَن نَصَبَ نَفسه لِلناس إماما فَلْیَبدَأ بِتَعلیم نَفسِهِ قَبلَ تعلیم غَیرِهِ ولْیَکُن تَأدیبه بِسیرَتِهِ قَبلَ تَأدیبه بِلِسانه و مُعَلِّمُ نَفسه و مُؤَدِّبُها أحقُّ بالْاِجلالِ مِن معلّم النّاس و مؤدِّبهم.۱
هر که خود را پیشوای مردم سازد، باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خویشتن بپردازد و باید تربیت با رفتارش، پیش از تربیت با زبانش باشد. آن‌که خود را تعلیم و تربیت کند، برای تعظیم شایسته‌تر است از آن‌که دیگری را تعلیم دهد و تربیت کند.

پیامبران الهی، پیشوایان معصوم و بزرگان دین، پیش از رسالت و هدایت با دوری از رذیلت‌ها و کسب فضیلت‌های اخلاقی، نفس خویش را آراسته و به بالاترین قله‌های کمال دست یافته بودند. این آراستگی و نورانیت از آنان، مشعل‌های فروزانی ساخته است که مردم در پرتو آن، در راه سعادت گام می‌نهند و به سوی کمال رهنمون می‌شوند.

در این میان، چگونگی تزکیه نفس و آراستگی روح و روان اهمیت دارد که قرآن کریم، راه‌های دست یابی به این مهم را استدلال عقلی، پند و اندرز، جدال احسن۲ و ارایه الگوهای مناسب۳ دانسته است.

به جرأت می‌توان گفت یکی از بهترین و کوتاه‌ترین روش‌های تربیت، معرفی اسوه و تربیت عملی است. هر چه الگوی ارایه شده از کمال بیشتر و جاذبه فراگیرتری بهره‌مند باشد، این روش، کارآیی بیشتری خواهد داشت؛ زیرا انسان به فطرت خود، الگوپذیر است. گفتنی است الگوهای پاک و بافضیلت نیز انگیزه و گرایش به پاکی و آراستگی به نیکی‌ها را در افراد جامعه می‌پرورانند. بدین سبب، افراد پاک سرشتی که نفس خود را با آلودگی‌های اخلاقی دفن نکرده بودند، با دیدن رفتار پیامبران و امامان معصوم، به حقانیت راه آنان ایمان می‌آوردند و در راه سعادت گام می‌نهادند.

از این رو، ما نیز در این بخش، به بیان آموزه‌های اخلاقی امام‌حسین علیه‌السلام و معرفی الگوی کامل انسانیت در زندگی فردی و در بخش‌های آینده، به معرفی این آموزه‌ها در زندگی خانوادگی و اجتماعی می‌پردازیم.

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ,۷۳
۲. نحل، ,۱۲۵
۳. احزاب، ۲۱؛ ممتحنه، ۴ و ۶.

بردباری

عِصام بن مُصْطَلَق می‌گوید: «هنگامی که وارد شهر مدینه شدم و شکوه و بزرگواری امام‌حسین علیه‌السلام را دیدم، رشک من برانگیخته شد و کینه‌ای که از وی در دل داشتم، تازه گشت. از وی پرسیدم: تو پسر ابوتراب هستی؟! امام‌حسین علیه‌السلام گفت: آری. من نیز به وی و پدرش دشنام دادم و هر آن‌چه می‌دانستم گفتم.

امام‌حسین علیه‌السلام با نگاهی برخاسته از مهر و عطوفت، چند لحظه به چهره‌ام خیره شد، سپس گفت: آسوده باش. از خدا برای تو و خودم آمرزش می‌طلبم. اگر از ما یاری بخواهی، یاری‌ات می‌کنیم و اگر مهمان نوازی خواهی، مهمان دارت می‌شویم و اگر هدایت و راهنمایی بخواهی، تو را راهنمایی می‌کنیم.

من که بسیار پشیمان و سرافکنده شده بودم، سر به زیر انداختم و هیچ سخنی نگفتم. امام‌حسین علیه‌السلام دوباره گفت: بر تو سرزنشی نیست. امروز خدا تو را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است. آیا تو از اهل‌شام هستی؟ گفتم: آری. گفت: تبلیغات سوء، شما را چنین کرده است؛ گناه از دیگری است. حال اگر حاجتی داری، بگو. خواهی دید که به بهترین صورت، روا خواهدشد. عِصام می‌گوید: زمین پهناور با همه وسعتش بر من تنگ شده‌بود و آرزو می‌کردم که زمین دهان بازکند و مرا فروبرد. آن‌گاه با شرمندگی فراوان، محضرش را ترک کردم و از آن پس در روی زمین، کسی نزد من از حسین و پدرش علیه‌السلام محبوب‌تر نبود.۱

آری، حسین کسی است که دل‌های سخت و سیاه دشمنان را چنین لطیف و نورانی می‌سازد و با حلم و بردباری، انسان‌ها را هدایت می‌کند. به راستی که حسین، آموزگار بشریت است و باید همگان در مکتب او چگونه بودن و چگونه زیستن را فرا بگیرند.

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۳۲.

گذشت

روزی یکی از غلامان امام‌حسین علیه‌السلام، عملی را مرتکب شد که سزاوار کیفر بود. حضرت دستور داد وی را تنبیه کنند. غلام را گرفتند و آماده کیفر کردند. در این هنگام، غلام که با قرآن آشنایی داشت و عواطف پاک امام‌حسین علیه‌السلامرا می‌دانست، بخشی از آیه ۱۳۴ سوره آل‌عمران را خواند: «وَ الکاظِمِینَ الغَیْظَ؛ پرهیزکاران خشم خود را فرو می‌نشانند.» امام‌حسین علیه‌السلام فرمود: او را آزاد کنید. پس غلام قسمت دیگری از آن آیه را خواند: «و العافینَ عَنِ النّاس؛ از خطاکاران در می‌گذرند.» حضرت دوباره فرمود: از لغزش تو گذشتم و تو را بخشیدم. غلام قسمت آخر آیه را خواند: «و اللّه یُحِبّ المُحسِنین؛ خدا نیکوکاران را دوست دارد.» آن‌گاه امام، آن مظهر مهربانی پروردگار فرمود: برو، تو را درراه خدا آزاد کردم و بدان از این پس، حقوق و جیره‌ات دو برابر است.۱

این رأفت و رحمت از کسی است که زیر بار ذلّت نرفت و در برابر زورگویان فاسدی چون یزید تا پای جان مقاومت کرد. باری، تنها فردی چون امام‌حسین علیه‌السلام به این آسانی از لغزش‌ها می‌گذشت و خطاکاران را می‌بخشید و رفتارش همانند سیره رسول خدا و بر قرآن مجید منطبق بود. در روایتی از امام‌سجّاد علیه‌السلام آمده است: از پدرم امام‌حسین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «اگر کسی ناسزایم گوید و در این گوش ـ با اشاره به گوش راست خود ـ از من پوزش بخواهد، در گوش دیگر، عذرش را می‌پذیرم و او را عفو می‌کنم».۲

۱. بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ ق، چ ۳، ج ۴۴، ص ۱۹۵،

۲. فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، پژوهشکده باقرالعلوم، نشر معروف، ۱۳۷۸، چ ۲، ص ۶۹۲.

فروتنی

روایت شده است: «امام‌حسین علیه‌السلام از مسیری می‌گذشت که چند فقیر، پلاسی بر زمین افکنده بودند و تکه‌های خشک نان را می‌خوردند. آنان با دیدن حضرت گفتند: یابن رسول‌اللّه! بفرمایید شما هم از غذای ما میل کنید. امام نه تنها به آنان بی‌اعتنایی نکرد، بلکه با کمال فروتنی در کنار آنان نشست و چند لقمه‌ای با آنان هم غذا شد. سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود: «اِنَّه لا یُحِبُّ المُسْتَکْبِرین؛ همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد.» (نحل: ۲۳) آن گاه به آنان‌ها فرمود: من دعوت شما را قبول کردم، اکنون بر شماست که دعوت مرا پذیرا باشید و به خانه من بیایید.

فقیران با خوشحالی، دعوت امام را پذیرفتند و همراه ایشان به خانه امام رفتند. حضرت به خدمتکار خویش دستور داد که هر آن‌چه از غذا در خانه دارد برای این میهمانان فراهم آورد و به شایستگی از آنان پذیرایی کند».۱

هم‌چنین گفته‌اند: «روزی میان امام‌حسین علیه‌السلام و برادرش محمد حنفیه، سخنی رد و بدل شد که پس از آن به ناراحتی از یکدیگر جدا شدند. پس از مدّتی، محمد حنفیه در نامه‌ای به آن حضرت نوشت: «ای برادر! پدر من و تو هر دو علی علیه‌السلاماست، ولی مادر تو فاطمه، دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که اگر مادر من پادشاه تمام زمین نیز بود، به مادر تو نمی‌رسید. چون نامه مرا بخوانی، به نزد من

بیا و مرا خشنود گردان که تو به فضل و احسان، از من سزاوارتری». هنگامی که نامه محمد به امام‌حسین علیه‌السلام‌رسید و حضرت، نامه او را خواند، بی‌درنگ به خانه وی رفت و به او مهربانی و عطوفت نشان داد. بدین ترتیب ناراحتی میان ایشان برطرف گردید.۲

۱. تاریخ چهارده‌معصوم علیه‌السلام، علامه محمدباقرمجلسی، قم، انتشارات‌سرور، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲. تاریخ چهارده‌معصوم علیه‌السلام، علامه محمدباقرمجلسی، قم، انتشارات‌سرور، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۳.

شجاعت

امام‌حسین علیه‌السلام روز جمعه وارد مسجد شد. معاویه بالای منبر بود و خطبه می‌خواند. حاضران چون متوجه حضور امام‌حسین علیه‌السلام شدند، از معاویه خواستند امام‌حسین علیه‌السلام نیز به منبر رود و خطبه‌ای بخواند. معاویه در برابر خواسته مردم تسلیم شد و از منبر پایین آمد. امام‌حسین علیه‌السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود و سلام بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «از پدرم و او از جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده است: جبرئیل به من خبر داد که زیر ساق عرش نوشته است: «لا اله الا اللّه، محمد رسول‌اللّه.» از دوست‌داران آل محمد هر کس به این معنی اقرار داشته باشد، روز قیامت وارد بهشت می‌شود.» معاویه با تعجب پرسید: «دوستان آل محمد کیستند؟ امام‌حسین علیه‌السلامفرمود: «آنان که به پدرم دشنام نداده‌اند».۱

این شهامت و شجاعت امام‌حسین علیه‌السلامدر محیط شام و مسجد اموی دمشق بسیار اعجازآمیز بود؛ زیرا معاویه آن‌زمان به خطیبان دستور داده بود که بر بالای منبر، به علی علیه‌السلام دشنام دهند.

۱. تاریخ زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، عمادزاده، قم، انتشارات اُسوه، ۱۳۷۳، چ ۱، ج ۱، ص ۱۰۶.

شجاعت امام‌حسین علیه‌السلام در کربلا

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: «کیست در شجاعت هم چون حسین بن علی علیه‌السلام؛ همو که در میدان پرحادثه کربلا، انبوه مردم بر او هجوم آوردند. در حالی که از برادران و اهل‌بیت و یاران خویش جدا شده بود، با شجاعت تمام، سپاه دشمن را درهم می‌شکست و تا زنده بود، تن به ذلّت نداد و دست بیعت به سمت یزیدیان دراز نکرد تا به شهادت رسید».۱

راوی می‌گوید: «به خدا سوگند! کسی جز امام‌حسین علیه‌السلام را ندیدم که دشمن او را احاطه کرده باشد و فرزندان و خویشان و اصحاب او را کشته باشند و او هم‌چنان محکم و قوی و استوار بماند. چون امام‌حسین علیه‌السلام بر دشمنان حمله می‌کرد، آنان هم چون گله گوسفند از سمت راست و چپ حضرتش پا به فرار می‌گذاشتند تا جان خود را از ضربه شمشیر امام‌حسین علیه‌السلام نجات دهند. در آن زمان، جنگ تن به تن در میان شجاعان عرب مرسوم بود و اهل کوفه، مردان جنگ و رزم بودند و در جنگ‌های ایران و شام و خوارج شرکت کرده بودند. با این حال، از رو به رو شدن با حسین، هراس داشتند و حتی درصورت جنگ گروهی، تاب نمی‌آوردند و از مقابل آن حضرت فرار می‌کردند».

۱. شخصیت حسین بن علی علیه‌السلام قبل از عاشورا، محمدباقر مدرس بستان‌آبادی، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۹.

شجاعت امام‌حسین علیه‌السلام در مدینه

روزگاری که ولید بن عُقْبه، فرماندار مدینه بود، درباره یکی از باغ‌های امام‌حسین علیه‌السلام میان او و امام منازعه‌ای پیش آمد. امام‌حسین علیه‌السلام هر چه دلیل می‌آورد و احتجاج می‌کرد، ولید نمی‌پذیرفت و حرف خود را می‌زد. امام از جای برخاست و دستار ولید را از سرش باز کرد و آن را به گردن او پیچید. مروان بن حکم که در این صحنه حاضر بود، چون شجاعت بی‌نظیر امام‌حسین علیه‌السلام را دید از ترس عقب نشست و از این‌که کسی چنین جرأتی بر والی داشته باشد، در حیرت ماند. ولید که در برابر مروان قیافه حلم و خویشتن داری به خود گرفته بود، به این حقیقت اعتراف کرد که ملک، متعلق به حسین بوده و حق به جانب او است. امام‌حسین علیه‌السلامچون این سخن را شنید، همان باغ را به ولید بخشید و مجلس را ترک کرد.۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

بخشش

عرب بیابانی به مدینه وارد شد و از سخی‌ترین مرد این شهر پرسش کرد. همگی امام‌حسین علیه‌السلام را به او معرفی کردند. مرد فقیر به جست و جوی امام‌حسین علیه‌السلامپرداخت و سرانجام او را در مسجد سرگرم نماز یافت. مرد فقیر عرض حاجت کرد و گفت: «ناامید نمی‌شود

آن کس که به تو امید داشته باشد». چون نماز امام به پایان رسید، برخاست و همراه فقیر به خانه رفت. سپس آن‌چه را در خانه داشت ـ که افزون بر چهار هزار دینار بود ـ در پارچه‌ای پیچید، به مرد فقیر داد و از کم بودن عطایش پوزش خواست. مرد عرب نگاهی به سکّه‌ها کرد و حیرت زده شد. شاید با خود می‌گفت: عجبا! این چه شخصیتی است که این همه به من بخشیده است و چنین عذرخواهی می‌کند؛ در حالی که نمی‌دانست کسی که اکنون در خانه اوست، در دامان علی و فاطمه علیه‌السلام؛ آن اُسوه‌های بذل و بخشش پرورش یافته است. خانواده‌ای که افطاری خویش را به مسکین و یتیم و اسیر داده و از جانب خداوند به بزرگی یاد شده‌اند: «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِینا و یَتیما و اسیرا.»۱ (انسان: ۱۸) آن گاه مرد فقیر به شدّت گریست و گفت: چگونه این جوان‌مردی در زیر خاک پنهان شود؟۲

۱. و به [پاس] دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.

۲. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۳۱.

بخشش امام‌حسین علیه‌السلام به کنیز

انس بن مالک می‌گوید: «نزد امام‌حسین علیه‌السلام بودم. کنیزکی خدمتش آمد و یک دسته گل به آن حضرت هدیه کرد. حضرت دسته گل را گرفت و لبخندی زد و فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. من از این کار امام تعجب کردم و گفتم: یا بن رسولِ‌اللّه! یک دسته گل آن قدر ارزش ندارد که به خاطر آن، این کنیز را آزاد کنید. حضرت فرمود: خداوند ما را این چنین تربیت کرده است که «هرگاه به شما درود گفته شد، در پاسخ آن درود بهتری بگویید یا مثل همان را پاسخ بدهید».۱ پس من در پاسخ تعارف او، بهترین هدیه را که آزادی او بود، برایش عطا کردم.۲

۱. نساء, ۸۶

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

پاکیزگی

پاکیزگی یکی از نکات مهم در زندگی امام‌حسین علیه‌السلام است که جنبه‌های گوناگون آن در سیره امام به چشم می‌خورد. علاقه آن حضرت به عطر و بوی خوش، نشان دهنده اهمیّت این موضوع نزد امام‌حسین علیه‌السلام است. ایشان حتی اهمیت دادن به این مسأله را به دیگران نیز سفارش می‌کرد و از عطرهایی که از مناطق گوناگون برایش هدیه می‌آوردند، به دیگران می‌بخشید. امام در همه جا و به همه کس، مشک و عطر می‌بخشید و حتی در سفر کربلا نیز عطریات به همراه داشت.۱ گفته‌اند:

در شب عاشورا، پس از آن‌که یاران امام‌حسین علیه‌السلام از فرات به جانب خیمه‌های امام آمدند، حضرت به یاران خویش فرمود: «هر چه می‌خواهید آب بنوشید که آخرین روز شماست و از این آب، وضو بگیرید و غسل کنید و لباس‌هایتان را بشویید که همین لباس‌ها، کفن‌های شماست». سپس خیمه‌ای برپا کردند و مشک و عطر فراوان در ظرف بزرگی ریختند و همه یاران به پاکیزگی و خوشبو کردن خود پرداختند.۲

۱. تاریخ زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۳۴,

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۴.

مناجات

یکی از شب‌ها، امام‌حسین علیه‌السلام به همراه انس بن مالک در مسیری می‌رفتند تا این‌که به قبر خدیجه کبری علیهاالسلام رسیدند. در این هنگام، حضرت گریستن را آغاز کرد و به انس فرمود: «ای انس! تو می‌توانی بروی، من دوست دارم تنها باشم».

انس می‌گوید: «من خودم را از آن حضرت پنهان کردم. دیدم آن جناب به نماز پرداخت و نمازش بسیار طولانی گردید. در این حال شنیدم که با مولای خویش، این چنین زیبا مناجات می‌کرد: خدایا! پروردگارا! تو مولای من هستی، رحمت کن بر این بنده حقیر که پناهش تو هستی. ای خدای متعال! تو تکیه‌گاه منی، خوشا به حال کسی که مولایش تو باشی.

خوشا به حال کسی که از گذشته‌هایش پشیمان و نادم باشد و شکایت ناملایماتش را پیش تو آورد. چنین بنده‌ای، غم و اندوهی بیش از محبت مولایش ندارد. چون وقتی از غم و اندوه شکایت کند، مولایش او را اجابت می‌کند و لبیک می‌گوید. هرگاه گرفتار، در شب تاریک دست به دعا بردارد و تضرّع کند، تو او را گرامی می‌داری و به لطف و کرم خویش نزدیک می‌کنی».۱

۱. الخصائص الحسینیه، شیخ جعفر شوشتری، قم، انتشارات دارالکتاب، ۱۳۷۵، چ ۳، ص ۱۴۴.

مناجات امام‌حسین علیه‌السلام در عرفات

بشر و بشیر، پسران غالب اسدی می‌گویند: «عصر روز عرفه، در صحرای عرفات خدمت امام‌حسین علیه‌السلام بودیم. حسین به همراه گروهی از اهل‌بیت و فرزندانش و شیعیان از خیمه‌ها بیرون آمدند و در نهایت خشوع و خضوع در سمت چپ کوه ایستادند. حسین رو به سوی کعبه، دست‌هایش را برابر صورت برداشت و مانند مسکینی که غذا بخواهد، این دعا را خواند: «أَلحَمْدُلِلّهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ ...».۱ در هنگام دعا، اشک از دیدگانش جاری بود. دعا را خواند تا به این جمله رسید: « ... وَ أَدْرَءْ عَنّی شَرَّ فَسَقَةِ الجِنِّ وَ الأِنْسِ». سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و با صدای بلند فرمود: «یا اَسْمَعَ السّامِعِینَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ یا رَبِّ.» و مکرر می‌فرمود: «یا ربِّ» و کسانی که پیرامون حضرت بودند، با ایشان هم‌صدا شدند در حالی که اشک بر گونه‌هایشان می‌ریخت. بدین حالت مدتی گذشت تا این‌که آفتاب غروب کرد و حضرت به همراه اهل‌بیت و اصحابش به جانب مشعر الحرام روانه شدند».۲

۱. مفاتیح الجنان دعای عرفه.

۲. پرتویی از عظمت امام‌حسین علیه‌السلام، لطف‌اللّه صافی گلپایگانی، قم، انتشارات حضرت معصومه علیهاالسلام، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶.

یاد خدا

یاد و ذکر خدا در سراسر گفتار و رفتار و حالات امام‌حسین علیه‌السلام و یاران او دیده می‌شود. سیدالشهدا علیه‌السلام همواره حتی در بحرانی‌ترین پیشامدهای زندگی به ویژه در کربلا، به یاد خدا و مناجات با او مشغول بود. در صبح عاشورا وقتی سپاه امام در برابر سپاه عمرسعد قرار گرفت و دو لشکر حق و باطل و نور و ظلمت در برابر هم صف‌آرایی کردند، چشم امام‌حسین علیه‌السلامبه انبوه لشکر دشمن افتاد که همگی نیزه‌ها و شمشیرهایشان را برای کشتن او و فرزندان و یارانش تیز کرده بودند. حسین دست‌های خود را به سوی آسمان برداشت و با معبود خویش چنین مناجات کرد: «پروردگارا! تو در هر غم و اندوهی، پناهگاه من هستی و در هر پیشامد ناگواری، مایه امید منی و در هر مشکل و حادثه‌ای که برایم پیش آید، تو امید و اعتماد من هستی. آن گاه که رنج و غم‌های کمرشکن بر من وارد و دل‌ها در برابرش آب می‌شود و راه هر گونه چاره اندیشی، مسدود می‌گردد، تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران بی‌زاری و قطع امید کرده‌ام و تنها تو بوده‌ای که به کمک من رسیده و غم و اندوه و مصیبت مرا زدوده‌ای و از اندوه و غصه نجاتم بخشیده‌ای. خدایا! تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر حسنه‌ای و تو مقصد و مقصودی».۱

۱. فرهنگ سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۴۶۴.

شکیبایی

امام‌حسین علیه‌السلام الگوی صبر و استقامت در همه زمان‌هاست و باید انسان‌ها در هر شرایطی و در برابر هر گونه حوادث و مصیبت‌ها و مشکلات با پیروی از این امام بزرگ، جز استقامت و پیروزی به چیز دیگر نیاندیشند؛ زیرا امام‌حسین علیه‌السلام از همان آغاز کودکی تمام مصایب پدرش را به چشم خویش دید و صبر کرد. او جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، شهادت مظلومانه پدر خود؛ علی علیه‌السلام فشارهای دستگاه حاکم به برادرش؛ امام‌حسن علیه‌السلام، صلح اجباری، عمل نکردن معاویه به آن پیمان و جنایاتی را که در مدّت ۲۰ سال نسبت به دوستان و شیعیان علی علیه‌السلامانجام داد، دیده و استقامت ورزیده بود. پس از معاویه نیز شخصیتی پست‌تر از او مانند یزید را می‌دید که بر جایگاه خلیفه مسلمانان نشسته است و آن همه ظلم و جنایت و فساد روا می‌دارد. به همین دلیل، هنگامی که مسأله بیعت گرفتن از امام‌حسین علیه‌السلام مطرح شد، او برای حفظ آزادگی و عزّت و شرف خود، با یزید دست بیعت نداد و بدین گونه حادثه عظیم عاشورا پیش آمد که در این جا نیز صبر حسین بر مصایب، بسیار آموزنده است.

در روز عاشورا، سپاه سی هزار نفری دشمنانی که قساوت، جاهلیّت و پستی سراسر وجود آنان را تسخیر کرده بود، در برابر ۷۲ تن سپاه امام که همگی نور و ایمان بودند، صف کشیدند. هرگاه امام‌حسین علیه‌السلام، آن پیشوای مهربان می‌خواست آنان را موعظه و هدایت کند تا شاید پند گیرند و دست از ظلم و جنایتشان بردارند، او را با تیر و شمشیر و نیزه و سنگ پاسخ می‌گفتند.

آری، با وجود این‌که پیر و جوان، دوست و فرزند و کودک و طفل شیرخوار امام‌حسین علیه‌السلام، ناجوانمردانه در برابر چشمان وی به شهادت رسیدند، ولی نه‌تنها از صبر و استقامت والای امام‌حسین علیه‌السلام ذره‌ای کم نشد، بلکه هر چه به زمان شهادت نزدیک‌تر می‌شد، چهره‌ای شاداب‌تر می‌یافت. به همین دلیل، هنگام افتادن پیکر نیمه جانش بر زمین فرمود: «صَبْرا عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا اِلهَ سِواکَ ... صَبْرا عَلی حُکْمِکَ یا غیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ.»۱ و این صبر حسین بود.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۵۷۲.

عزّت نفس

در فردا روز دیدار والی مدینه با امام‌حسین علیه‌السلام جهت بیعت گرفتن برای یزید، حسین به مروان بن حکم برخورد. مروان به وی گفت: «یا اباعبداللّه! من به شما نصیحتی دارم، از سخن من پیروی کنید». امام فرمود: «نصیحت تو چیست. بگو تا بشنوم؟» مروان گفت: «من تو را به بیعت یزید فرا می‌خوانم تا برای دین و دنیای تو خیر باشد». حسین با استواری تمام فرمود: «انّا لِلّه و اِنّا اِلیهِ راجِعُون». اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان، به خلیفه‌ای مانند یزید گرفتار شده‌اند.» سپس با حالت خشم و ناراحتی به مروان گفت: «وای بر تو، مرا به بیعت یزید می‌خوانی؟ او مردی فاسق است. همانا سخن به افراط گفتی. ای گمراه بزرگ! من تو را به جرم ناسزاگویی ملامت نمی‌کنم؛ زیرا تو آن ملعونی هستی که به زبان پیامبر، نفرین شده‌ای و این در حالی بود که تو در صلب پدرت؛ حَکَم بن عاص قرار داشتی و کسی که پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم او را نفرین کند، از او جز این توقعی نیست. ای دشمن خدا! به هوش باش که ما اهل‌بیت رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم هستیم؛ حق در خانواده ماست و زبان ما به حق و حقیقت گشوده می‌شود. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: خلافت به آل سفیان و بر طُلَقا۱ و فرزندان آنان حرام است».۲

در روز عاشورا هم به او گفته شد تسلیم حکم یزید باش و با او بیعت کن تا از جنگ با تو خودداری کنیم. حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند! من، خود را با دست خویش ذلیل شما نخواهم کرد و دست بیعت به یزید نمی‌دهم و هم‌چون بردگان فرار نمی‌کنم و مردن با عزّت، بهتر از مرگ با ذلت است.۳

به درستی که من در چنین محیط ذلّت باری، مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی‌دانم.۴»

در میدان نبرد نیز می‌سرود: «أَلمَوْتُ أَوْلی مِنْ رُکوبِ الْعارِ وَ الْعارُ أَوْلی مِنْ دُخولِ النّارِ؛ مرگ بهتر از پذیرش ننگ و عار است و پذیرفتن ننگ و عار، بهتر از پذیرش آتش دوزخ است».۵

۱. طلقا، آن دسته از افرادی را گویند که پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم در روز فتح مکه، آنان را آزاد کرد مانند: ابوسفیان و معاویه.

۲. شخصیت امام‌حسین علیه‌السلام، قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

۴. همان، ص ۱۹۲.

۵. همان.

اطمینان و آرامش قلب

امام‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «روز عاشورا هنگامی که خطر دشمن بیشتر می‌شد، اصحاب امام‌حسین علیه‌السلام به چهره آن حضرت نگاه می‌کردند و می‌دیدند صورت آن بزرگوار می‌درخشد و دلش آرام است. امام که از اسرار درونی اصحاب آگاه شد، به آنان فرمود: ای رادمردان! نگران نباشید که با مرگ افتخارآمیز، از همه نگرانی‌ها نجات می‌یابید و به نعمت جاودانه و بهشت برین رو می‌آورید».۱

هلال بن نافع می‌گوید: «من از حسین تعجب می‌کنم که هر چه به وقت شهادتش نزدیک‌تر و کار بر او سخت‌تر می‌شد، چهره‌اش برافروخته می‌گردید؛ مانند انسانی که به وصل نزدیک‌تر می‌شود. حتی هنگامی که در قتل‌گاه، آخرین نفس‌ها را می‌کشید، روشنی چهره‌اش چنان مرا مجذوب خود کرد که کشته شدن او را فراموش کردم».۲

همه این فرازها، نشان دهنده معرفت و عشق والای حسین به پروردگار خویش است؛ زیرا او آن سوی جهان مادّی را می‌بینند و سختی‌ها و رنج‌های این جهان مادی و محدود برای او ارزشی ندارد. شاگردان مکتب حسین، مانند بُرَیْر و عبدالرحمن نیز چنین بودند که در آستانه مرگ و شهادت، شادی می‌کردند و دلیل آن را فرا رسیدن لحظه دیدار پروردگار اعلام می‌داشتند.۳

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۲. زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، سیدمحمد صحفی، قم، انتشارات اهل‌بیت، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۳.

۳. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام، علی اکبر بابازاده، قم، انتشارات دانش و ادب، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۵.

سپاس‌گزاری

امام‌حسین علیه‌السلام در عصر عاشورا پس از کارزاری سخت، با بدنی غرق به خون، گام در مسلخ عشق و سر بر تیغ دشمنان گذارد و با صلابت و مردانگی و به دور از ذلّت و خواری، آماده پرواز به سوی پروردگار خویش شد. او در آن هنگام، لب‌های خونین خویش را به آرامی تکان

می‌دهد و چنین زمزمه می‌کند: «بارالها! منزلتت بسی فرازمند، جبروتت بسی بلند و قدرتت از هر نیرویی بالاتر است. از هر آن‌چه آفریدی، بی‌نیازی و به بندگانت، از هر کسی نزدیک‌تر هستی ...

پروردگارا! در برابر قضا و قدر تو، شکیبا هستم. ای آن‌که هیچ معبودی جز تو نیست و ای فریادرس دادخواهان که جز تو، صاحب اختیاری ندارم. بر حکم و تقدیرت صابرم، ای دادرس بی‌پناهان! ای پیوسته بی‌پایان!»۱

امام در این لحظات نیز شکر و سپاس خدا و یاد او را فراموش نمی‌کند و با وجود بلا و مصیبت بزرگی که به او و اهل‌بیت و یارانش رسیده است، چنین محکم و استوار به قضا و قدر الهی گردن می‌نهد و به زیبایی، پروردگارش را حمد و ثنا می‌گوید.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۵۷۱.

گذشتن از همه چیز در راه خدا

روز عاشورا، اصحاب همگی به شهادت رسیده بودند و اکنون نوبت بنی‌هاشم بود که در راه حسین جان فشانی کنند. علی اکبر علیه‌السلام، جوان رعنای امام‌حسین علیه‌السلام، اولین کسی بود که آماده نبرد می‌شد. او جوانی دلاور و پرشور و جنگ‌جویی بی‌همانند بود. سیمایی ملکوتی داشت و ایمانی بس والا. نزد پدر آمد تا از او اذن نبرد بگیرد. نگاه امام‌حسین علیه‌السلام به علی دوخته شد و اشک در چشمانش حلقه زد؛ زیرا می‌دید اگر علی اکبر علیه‌السلام جوان به میدان رود، تا لحظه‌ای دیگر زیر سمّ اسبان دشمن خواهد بود و این شبیه پیامبر هم‌چون گل در چنگ توفان، خزان زده و پرپر می‌شود. با این حال، حسین، قرآن ناطق است و همه کردار و گفتارش بر کلام وحی استوار شده است که می‌گوید: « مؤمن هنگام ضرورت و نیاز باید خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا را بر خانه، کار، قوم، زن، فرزند، پدر، برادر و خانواده خود برتری دهد و به سوی جهاد بشتابد.»۱

آری، این الهام و بنیاد فکری است که موجب می‌شود امام هر چه دارد حتی عزیزترین کس خود را در راه هدف مقدس خویش فدا کند و به همه مصیبت‌ها و سختی‌ها تن در دهد.

امام‌حسین علیه‌السلام، بی درنگ، به فرزندش اجازه رفتن به میدان داد که این در مورد کمتر کسی از اصحاب و بنی هاشم، رُخ داد. علی سوار بر اسب شد و آهنگ میدان کرد و پدر با حسرتی دردناک آمیخته با شوقی وصف‌ناپذیر از تماشای قد و بالای فرزندش، او را بدرقه کرد. آن‌گاه حسین سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! شاهد باش که شبیه‌ترین کس به پیامبرت؛ در چهره و گفتار و منطق را به سوی این مردم کوردل فرستادم. خدایا! جمع اینان را که مرا به سوی خود دعوت کردند سپس به روی ما شمشیر کشیدند، پراکنده ساز و برکاتت را از اینان بگیر».

علی اکبر در صحنه نبرد، با سلحشوری و قدرتی شگرف جنگید و گروهی از دشمنان را به خاک افکند، ولی نبرد در شراره سوزان آفتاب کربلا، او را به شدّت تشنه و خسته کرد.

به همین دلیل، برای نوشیدن جرعه‌ای آب به خیمه‌گاه برگشت تا بیش‌تر و بهتر مبارزه و نبرد کند. او به سمت خیمه‌ها آمد، ولی آبی در خیمه نبود... علی دوباره با همان حال به رزم‌گاه شتافت و به پیکار پرداخت. سرانجام، دشمن که از این همه قدرت و شهامت او درمانده شده‌بود، از هر سو بر او یورش آورد و با ضربت‌های پی در پی، علی‌اکبر را از پای درآوردند و بر زمین افکندند.

گویی ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و بر خاک می‌افتد. حال این حسین است که با شتاب به سوی جگر گوشه‌اش علی می‌دود و کنار پیکر فرزندش می‌نشیند. سر او را از روی خاک بر می‌دارد و به دامن می‌گیرد. چون دلش آرام نمی‌شود، صورتش را بر گونه‌های پسرش می‌گذارد. سپس رو به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌فرماید: «خدایا! این قربانی را از ما، در راه اسلام بپذیر».۲ این صدای رسای را همگان شنیده‌اند و روحیه بزرگ او که از خودگذشتی در راه هدف سرشار است، بشر را به حیرت فرو برده است.

۱. توبه، ۲۴،

۲. قصه کربلا، علی نظری منفرد، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۳۰.

عشق به علی علیه‌السلام

امام‌سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «روزی به مروان بن حَکَم برخورد کردم. او از نام من پرسید: گفتم: علی‌بن الحسین علیه‌السلام هستم. پرسید: نام برادرت چیست؟ گفتم: علی بن الحسین. مروان از روی ناراحتی گفت: علی، علی؟! پدرت می‌خواهد همه فرزندانش را علی بنامد؟! هنگامی که نزد پدرم رفتم، دیدارم را با مروان، برای او بیان کردم. پدرم از سخن مروان ناراحت شد و گفت: وای بر پسر زن کبود چشم (مروان)! اگر من، صد پسر داشتم، بدون استثنا دوست داشتم نام همه آن‌ها را علی بگذارم».۱

این شدت عشق و علاقه امام‌حسین علیه‌السلام به علی علیه‌السلام تنها دوست داشتن عادی و علاقه عاطفی پسر به پدر نیست، بلکه عشق و علاقه به مولا و رهبر شیعیان است. نام علی، رمز شناسایی شیعیان در هر نقطه از این جهان پهناور است و با شنیدن این نام، همه خوبی‌ها و فضیلت‌ها، به یکباره در ذهن افراد تداعی می‌شود؛ زیرا علی؛ یعنی عصاره همه فضیلت‌ها، زیبایی‌ها، کمال‌ها و پاکی‌ها.

۱. داستان‌هایی از زندگانی امامان شیعه، محمدحسن حایری یزدی، انتشارات آستان قدسرضوی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۶.

صبر در برابر مصیبت

عصر عاشورا، میدان نبرد از رزم‌آوران بنی هاشم و دیگر اصحاب باوفای حسین تهی گشته بود و حسین، قهرمان این میدان، یکّه و تنها در برابر سیاه‌ترین سپاه تاریخ، فریاد «هَلْ مِنْ ناصرٍ یَنْصُرُنی» سر می‌داد تا طنین آن، انسانیّت و وجدان‌های خفته را بیدار کند: «آیا حق طلب و دادخواهی هست که به خدا روی آورد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دفاع کند؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا، به یاری ما بشتابد؟».

شگفتا از این سقوط و انحطاط بشریت که گویی مسخ شده‌اند! حقیقت را می‌بینند و ندایش را می‌شنوند، ولی جز سکوت پاسخی ندارند. آری، آن‌قدر بر دل‌هایشان، سیاهی نشسته‌است که نه می‌بینند و نه می‌شنوند.

هنگامی که امام در آخرین دعوتش، پاسخ منفی شنید، به خیمه‌گاه برگشت تا با اهل‌بیتش، وداع کند. همگان از خیمه‌ها بیرون دویدند و دور امام حلقه زدند و صدای شیون و گریه بلند کردند؛ زیرا این آخرین دیدارشان با خورشید بود.

امام، فرزند شیرخوارش را طلبید تا با او هم وداع کند. هنگامی که او را آوردند، حضرت جلو خیمه‌ها نشست و کودک خردسالش را که از شدت عطش در گرمای سوزان کربلا، بی‌تاب شده بود، به دامن گرفت. امام می‌خواست در این واپسین لحظه‌ها، از او بوسه برگیرد که ناگاه از سوی سپاه دشمن که روح یزیدی و فرهنگ اموی بر آن سایه افکنده بود و هیچ انسانیّت و مردانگی در آنان یافت نمی‌شد، تیری زهرآلود پیش از پدر، گلوی نازک کودک را بوسه داد.

اللّه‌اکبر از این همه قساوت و جنایت. به راستی، امویان، سیاه‌ترین صفحات تاریخ را به نام خود ثبت کردند و عقل و وجدان از این همه نادانی آنان حیران است. آخر این کودک با چه کسی سر جنگ دارد که این‌گونه در اوج بی‌رحمی، او را به شهادت می‌رسانند؟ امام که هم‌چنان فرزندش را در آغوش داشت، مشتی از خون گلوی کودک خویش را برگرفت و به سمت آسمان پاشید و فرمود: «ای مهربان‌ترین مهربانان! آن‌چه این مصیبت‌ها را بر من آسان می‌سازد، این است که تو می‌بینی».۱

۱. معالی السبطین، شیخ محمد مهدی حایری، بیروت، موسسهٔ النعمان، ۱۴۱۲ ق، چ ۱، ج ۱، ص ۴۲۴.

یاری و هم‌دردی

محمدبن بشر خضرمی یکی از یاران امام‌حسین علیه‌السلام بود که در شب عاشورا به او خبر رسید پسرت در مرز ری به دست دشمنان اسیر شده‌است. محمد با شنیدن این خبر گفت: «خودم و پسرم را در راه خدا به حساب می‌آورم. دوست ندارم که پسرم در تنگنا باشد و من پس از او باقی بمانم.» هنگامی که امام‌حسین علیه‌السلام سخن او را شنید، گفت: «خدا تو را رحمت کند، بیعتم را از تو برداشتم؛ آزاد هستی. اکنون برو برای آزادسازی فرزندت تلاش کن.» محمدبن بشر، یار باوفا و دلاور امام‌حسین علیه‌السلام گفت: «درندگان مرا بدرند و زنده بخورند، اگر از شما جدا گردم و از شما که تنها در برابر این همه سپاه دشمن هستید، دور شوم.»

امام، آن مظهر مهربانی و فداکاری پس از آن‌که خودداری محمد را از رفتن برای آزاد کردن فرزندش دید، پنج لباس یمانی که قیمت آن‌ها هزار دینار بود، به او داد و فرمود: «این‌ها را به فرزند دیگرت بده تا آن‌ها را به عنوان هدیه نزد کفّار ببرد و فرزندت را آزاد گرداند».۱

این جلوه کوچکی از ایثار و فداکاری یاران باوفای امام بود که حتّی در سخت‌ترین شرایط که کمتر کسی می‌تواند در برابر احساسات و عواطف پدری تحت تأثیر قرار نگیرد، امام را تنها نگذاشت.

در حادثه عاشورا، نمونه‌های فراوانی از این‌گونه فداکاری به چشم می‌خورد که از آن جمله می‌توان به کلام اصحاب باوفای امام‌حسین علیه‌السلام در شب عاشورا اشاره کرد؛ آن‌جا که مسلم بن عوسجه به امام گفت: «هرگز از تو جدا نخواهم شد. حتی اگر برای جنگ با آنان، سلاحی نداشته‌باشم، با سنگ می‌جنگم تا همراه تو به شهادت برسم».۲ سخنان دیگر اصحاب هم چون حبیب، زهیر و نافع نیز جلوه‌های روشن و ماندگاری از ایثارگری و فداکاری آنان است.

۱. اعیان الشیعه، سیدمحسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۶۰۱.

۲. وقعه‌الطف، أبی مخنف، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۹۸.

نماز و قرآن

عصر روز نهم محرم بود که عمرسعد، فرمان حمله به خیمه‌های امام‌حسین علیه‌السلام را صادر کرد و لشکریان به سوی چادرهای امام حرکت کردند. امام‌حسین علیه‌السلام در بیرون خیمه به شمشیر خود تکیه داده و خواب سبکی چشمانش را گرفته‌بود. زینب‌کبری علیهاالسلام هنگامی که هیاهوی لشکر عمرسعد را شنید و جنب و جوش آنان را دید، با شتاب نزد برادر آمد و عرض کرد: «ای برادر! گمان می‌کنم دشمن حمله کرده است و اکنون به خیمه‌های ما نزدیک می‌شوند».

حضرت خطاب به عباس علیه‌السلام فرمود: «برادر! جانم به قربانت، بر مرکب خویش سوار شو و با این قوم ملاقات کن و انگیزه آنان را از این هیاهو بپرس». عباس علیه‌السلام به همراه گروهی از اصحاب حسین، در برابر سپاه عمرسعد که شمشیرشان را برای جنگ تیز کرده بودند، قرار گرفت و از انگیزه این کارشان پرسید. عمرسعد گفت: «از سوی ابن‌زیاد فرمان رسیده است که شما هم‌اکنون یا باید بیعت کنید یا به جنگ تن دهید».

عباس علیه‌السلام به سوی برادرش بازگشت و پاسخ آنان را به امام عرض کرد. امام فرمود: «برادرم! به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی، امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم. خدا می‌داند که من نماز و قرآن خواندن و استغفار و راز و نیاز با او را دوست دارم و به آن عشق می‌ورزم». عباس علیه‌السلام دوباره به جانب سپاه دشمن بازگشت و سخن امام را به آنان رساند. این پیشنهاد در میان فرماندهان سپاه عمرسعد مطرح شد و پس از سخنان ضد و نقیض، قرار شد که آن شب را به امام‌حسین علیه‌السلام و اصحابش مهلت دهند.

امام در آن شب به همراه اصحاب و یارانش به نماز و دعا و تلاوت قرآن و مناجات پرداختند. چنان که راوی می‌گوید: «در آن شب، جنب و جوش عجیب و نشاط فوق‌العاده‌ای به چشم می‌خورد. امام‌حسین علیه‌السلام و یارانش تا صبح ناله و زاری و مناجات کردند و زمزمه‌هایشان هم‌چون آوای بال زنبور عسل شنیده می‌شد. عدّه‌ای در حال رکوع بودند و بعضی درحال سجده و جمعی ایستاده و تعدادی نشسته با معبود خویش، نیایش و مناجات می‌کردند».۱

چنین بود سیره امام‌حسین علیه‌السلام که در همان شب، هنگامی که عدّه‌ای از سپاه عمرسعد، گذرشان به خیمه‌های امام‌حسین علیه‌السلام و یارانش افتاد و آنان را چنین غرق در مناجات و عبادت دیدند، آنان نیز به امام پیوستند.۲

۱. لهوف، سیدبن طاووس، قم، انتشارات انوار الهی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

آخرین نماز

نزدیک ظهر عاشورا بود که یکی از اصحاب امام‌حسین علیه‌السلام به نام ابوثمامه صائدی خدمت امام عرض کرد: «یا اباعبداللّه! وقت نماز رسیده است و ما دلمان می‌خواهد برای آخرین بار در زندگی، با شما نماز جماعت بخوانیم». حضرت به او نگریست و تصدیق کرد که وقت نماز شده‌است. سپس خطاب به ابوثمامه فرمود: «نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد».

امام در میدان جنگ و درگیر و دار نبرد و میان آن همه تیر و نیزه و شمشیر، آماده نماز شد و به همراه یاران به سخن گفتن با معبود خویش سرگرم گشت. آری، این آخرین نماز حسین بود، ولی چه نمازی و در چه وضعیّتی؟! وضع حسین یک وضعیت خاص بود؛ زیرا او و یارانش که از دشمن چندان دور نبودند، از حمله ناجوانمردانه آنان در امان نبوده و دشمن عده‌ای از اصحاب حضرت را که در مقابل ایشان سپر شده بودند، آماج تیر و نیزه کرد و بعضی از آنان را به خاک و خون کشید.۱

حسین در سخت‌ترین شرایط، در اول وقت به نماز می‌ایستد تا به همگان بفهماند که او برای حفظ دین و اقامه نماز می‌جنگد، نه برای به قدرت رسیدن و حکومت کردن. مگر قیام حسین جز برای نماز و احکام دیگر خدا صورت گرفته‌بود؟ آیا جز این است که آنان برای زنده ماندن احکام الهی، خاک کربلا را با خونشان رنگین ساختند و صفحات تاریخ بشری را با ایثارشان آراستند؟ اینک این سلوک حسینی و این کردار پیروان حسین. بجاست که از خود بپرسیم چقدر به سیره و سلوک حسین نزدیک هستیم.

۱. وقعه‌الطف، ص ۲۲۹.

بی‌رغبتی به دنیا

شخصی خانه بسیار مجلّلی برای خود ساخت. پس از پایان ساختمان نزد امام حسین علیه‌السلام رفت و عرض کرد: خانه‌ای ساخته‌ام و اکنون دوست دارم شما وارد آن خانه شوید و برایم دعا کنید. امام نیز با آن مرد به سوی خانه‌اش حرکت کردند. حضرت چون وارد آن بنای بزرگ شد، با تعجب و تأسف نگاهی به اطراف آن خانه کرد و فرمود: خانه خودت (منزل اصلی، سرای آخرتت) را ویران ساخته‌ای و به آبادانی خانه دیگری پرداخته‌ای که فانی است. هرچند با این‌کار خود را نزد مردم عزیز و بزرگ داشته‌ای تا آنان، تو را به بزرگی نگاه کنند، ولی بدان نزد اهل آسمان، پَست و کوچک شمرده می‌شوی و تو را دشمن می‌دارند.»۱

افراد ثروت‌مند به جای آن‌که اندکی به طبقات محروم و بی‌بضاعت جامعه کمک کنند تا فاصله طبقاتی در جامعه کمتر شود، روز به روز بر ثروت و امکانات رفاهی‌شان می‌افزایند و با داشتن تجملات، بیش‌تر خودنمایی می‌کنند تا در نظر دیگران، بزرگ و عزیز به حساب آیند. بنا بر سخن امام، این گونه افراد نزد اهل آسمان، خوار و کوچک خواهند بود.

بهترین نشانه زهد کامل امام‌حسین علیه‌السلام همان فداکاری و گذشت آن حضرت از جان خود و جوانان و برادران و اصحابش بود. اگر دنیا و مال و نعمت آن در نظر کسی بی‌ارزش نباشد، نمی‌تواند در راه حق و یاری دین خدا این گونه پایداری و استقامت کند؛ یعنی قطعه قطعه شدن بدن عزیزانش را ببیند، صدای ناله کودکانش را از شدت عطش بشنود و گریه و شیون زنان و بچه‌ها، دل پر مهر و عطوفت او را به درد آورد، ولی هم‌چنان در راه حق و حقیقت، محکم و پابرجا باقی بماند و کوچک‌ترین سستی و نرمش در برابر باطل از خود نشان ندهد. به راستی که زهد واقعی همین است.

۱. سیره امام‌حسین علیه‌السلام، محسن غفاری، تهران، انتشارات آزادی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۹.

جوان‌مردی

امام‌حسین علیه‌السلام در مسیر خود به کوفه، از سرزمین اشراف گذشت و به اصحاب خود دستور داد آب فراوانی بردارند و همه مشک‌ها را پر کنند. یاران حسین نیز به دستور امام، آب زیادی برداشتند و حرکت کردند. در منزل‌گاه بعدی به نام ذوحسم، به سپاه حرّ بن یزید ریاحی برخوردند که مأمور بودند امام‌حسین علیه‌السلام را نزد ابن زیاد ببرند. در آن گرمای شدید، فریاد العطش سربازان حرّ که سخت تشنه شده‌بودند، بلند بود.

حسین، آن یکّه تاز میدان جوان‌مردی و انسانیّت، به یاران خویش دستور داد تا نه تنها سپاهیان دشمن، بلکه اسب‌ها و مرکب‌هایشان را نیز سیراب کنند. علی بن طعان محارمی می‌گوید: من آخرین نفر از سپاه حرّ بودم که امام‌حسین علیه‌السلام با دست خود، من و اسبم را سیراب کرد. چون فشار آب از دهانه مشک زیاد بود، آن حضرت لبه مشک را به عقب برگرداند تا فشار آب کم شود و من به راحتی آب بخورم.۱

۱. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام ج ۱، ص ۶۵.

جوان‌مردی امام‌حسین علیه‌السلام در میدان نبرد

هنگامی که حسین علیه‌السلام به میدان نبرد رفت، تنها و بدون یاور بود؛ زیرا یارانش همگی کشته شده و نور چشمانش نیز جان باخته بودند. از دلیری رنج دیده، مصیبت کشیده، تشنه‌کام و دشنام شنیده، جز کشتار و انتقام، انتظاری نیست. با این حال، حسین عقده‌ای در دل نداشت و مرد انتقام نبود، بلکه هم چون خورشید از سر عطوفت، پرتو افشانی می‌کرد و انسانیت و جوان‌مردی در وجودش موج می‌زد.

در این هنگام، تمیم از سپاه یزیدیان به میدان آمد و میان او و حسین جنگی آغاز شد. چیزی نگذشت که پای تمیم قطع شد و بر روی زمین افتاد و دیگر توان حرکت نداشت و فریادش بلند شده بود. حسین که کنار او ایستاده بود، گفت: من چه کمکی می‌توانم به تو بکنم؟ تمیم پاسخ داد: قوم مرا ندا کن که بیایند مرا ببرند. امام‌حسین علیه‌السلام ندا کرد و آن‌ها آمدند و تمیم را به سمت سپاه دشمن بردند. باید گفت قهرمانان جنگ در چنان ساعتی، کوچک‌ترین مهلتی به دشمن نمی‌دهند و هر چه زودتر وی را به دیار نیستی می‌فرستند تا انتقام بگیرند و عقده‌های خود را باز کنند و بر شمار کشتگان بیافزایند، باری، امام‌حسین علیه‌السلام که قهرمان میدان جنگ بود، هیچ عقده‌ای در دل نداشت تا انتقام گیرد. او خود، دشمنش را آزاد کرد و از خونش در گذشت.۱

۱. پیشوای شهیدان، سیدرضا صدر، قم، انتشارات سازمان تبلیغات، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۸۱.

خوف از خدا

هرگاه امام‌حسین علیه‌السلام می‌خواست برای نماز، وضو بگیرد، از ترس خداوند متعال، رنگ رخسار مبارکش دگرگون می‌شد و بدنش سخت می‌لرزید. هنگامی که از ایشان درباره خوف و ترس از خدا پرسیده می‌شد، می‌فرمود: «روز قیامت کسی در امان نخواهد بود، مگر آن‌که در دنیا از خداوند خوف داشته باشد.»۱ ایشان هم‌چنین فرمود: «آرامش خاطر در پیشگاه خدا تنها برای کسانی است که در دنیا با خوف و خشیت خدا زندگی کنند».۲

۱. فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۸۲,

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

اخلاص

گوهر کمیاب و گران‌بهای «اخلاص»، پیام دیگری از عاشورای امام‌حسین علیه‌السلام است و اخلاص در نیّت، عمل و مشارکت، در نهضت امام‌حسین علیه‌السلام موج می‌زند. امام‌حسین علیه‌السلام پیش از خروج از مدینه در خطبه‌ای فرمود: «خدایا! تو می‌دانی آن‌چه از ما بود، هرگز نزاع به سر قدرت و دنبال کالای دنیا رفتن نیست، بلکه می‌خواهیم نشانه‌های دین و مکتب را آشکار کنیم و با اصلاح جامعه، ستم‌دیدگان را ایمن گردانیم و فرایض و سنن تو را اجرا کنیم».۱

عابس بن ابی شبیب می‌گوید: «من با شمشیرم در راه شما تیغ می‌زنم و جهاد می‌کنم تا به دیدار خدا بروم و با این کار جز به پاداش الهی، چشم ندوخته‌ام و چیزی نمی‌خواهم.»۲ دیگر یاران امام‌حسین علیه‌السلام نیز این‌گونه بودند، که در سایه اخلاص آنان، نهضت عاشورای حسین، با گذشت زمان، نه تنها کهنه و فراموش نشد، بلکه روز به روز بر جلوه و جاذبه آن افزوده گشت :

قُلْ اِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثنی وَ فُرادی؛ (سبأ: ۴۶)
بگو همانا شما را به یک چیز موعظه می‌کنم، این‌که دو تا دو تا [جمعی] یا به تنهایی برای خدا قیام کنید.»

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۳۹,

۲. وقعة الطف، ج ۳، ص ۱۰۰.

بخش دوم:اخلاق خانوادگی در سیره امام‌حسین علیه‌السلام

اخلاق و خانواده

واژه خانواده همیشه یادآور مفاهیمی چون آرامش، محبت، وفاداری و گذشت است؛ چون کانون خانواده بر این پایه‌ها استوار شده است.
مهرورزی و لطف‌بخشی به اهل خانه آن‌قدر ارزشمند است که پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:
أحْسَنُ النّاسِ ایمانا أحسنُهم خُلقا و ألْطَفُهم بِأهلِهِ و أنا الطَفُکم بِأهلی۱

شایسته‌ترین مردم از نظر ایمانی، خوش اخلاق‌ترین آنان و مهربان‌ترین آنان با خانواده‌اش است و من، مهربان‌ترین شما با خانواده‌ام هستم.

انسان همان‌گونه که در برابر تهذیب نفس خود مسؤول است، در پاسداری از بنیان‌های خانواده و ارشاد و راهنمایی اهل و عیال نیز وظیفه سنگینی دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

یا ایها الذّین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره۲
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست، حفظ کنید.

پاسداری از خانواده و معاشرت نیکو با پدر و مادر، برادر و خواهر، همسر و فرزندان نیز عرصه دیگری از اخلاق است که همگان باید برای گرمی بخشیدن به خانواده آن را فرا بگیرند. در این زمینه، پیروی از الگوی کامل نیز بهترین و آسان‌ترین راه قلمداد می‌شود. بدین سبب لازم است به گوشه‌هایی از آموزه‌های اخلاقی در زندگی خانوادگی امام‌حسین علیه‌السلام اشاره کنیم.

۱. وسائل‌الشیعهٔ، ج ۸، ص ۵۰۷.
۲. تحریم، ۶۱.

مهربانی با فرزندان

یکی از اصحاب می‌گوید: «نزد امام‌حسین علیه‌السلام نشسته بودم و با او سخن می‌گفتم که علی بن الحسین وارد شد. امام‌حسین علیه‌السلام او را صدا زد. چون آن کودک متوجه پدر شد و نزدیک آمد، حسین او را در آغوش گرفت و به سینه‌اش چسبانید. سپس میان دو چشمان فرزند زیبایش را بوسه زد و گفت: «پدرم فدای تو باد، چه قدر زیبا و خوشبویی».۱
محبت به فرزندان امری درونی و عاطفی است که خداوند آن را در دل پدر و مادر به ودیعت نهاده است. در این میان آن‌چه مهم است و آثار تربیتی در پی دارد، ابراز آن محبت است که امری اختیاری به شمار می‌آید و پدر و مادر در پرتو آن، می‌توانند زمینه تربیت صحیح را فراهم آورند.
باید دانست که محبت زمانی سازنده و تأثیرگذار خواهد بود که فرد برخوردار از محبت، از آن آگاهی یابد و محبت ابراز شود؛ چنان‌چه امام حسین علیه‌السلام به عنوان الگوی نمونه تربیتی این گونه عمل می‌کند.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۷.

مهربانی با خانواده

امام حسین علیه‌السلام با همسران و فرزندان خویش در نهایت ادب و محبت و مهربانی معاشرت می‌کرد. عقّاد می‌نویسد: «حسین علیه‌السلام از آن کسانی بود که به فرزندان خویش، محکم‌ترین علایق را داشت و نیز نسبت به همسرانش بهترین عواطف را دارا بود. گفته شده است امام درباره همسر باوفایش، رباب و دختر شیرین زبانش سُکَیْنه چنین می‌گفت:

لَعَمْریإنَّنی لَأُحِبُّ دارا / تَحُلُّ بِها السُکَیْنهُ و الرُبابُ / أُحِبُّهُا وَ أَبذُلُ جُلَّ مالی / وَ لَیْتَنی لِلائِمی عندی عِتابٌ
به جان خود سوگند، خانه‌ای را دوست می‌دارم که سکینه و رباب را میزبانی کند من این دو را دوست می‌دارم و مالم را در راه آنان می‌دهم و کسی نمی‌تواند مرا بر این علاقه و دوستی ملامت کند».۱

همین دوستی و صمیمیت است که بنای خانواده را محکم و استوار می‌گرداند و از تزلزل و فروپاشی آن جلوگیری می‌کند. ثمره این وفاداری و انس امام با همسرش را در رفتار همسر آن حضرت پس از شهادتش می‌بینیم.

رباب، یکی از همسران باوفای حسین بود که تا واپسین دم، از امام‌حسین علیه‌السلام جدا نشد و بار شهادت شوهر والا مقام خود را بر دوش کشید و به منزل رسانید. رباب بیش از یک سال پس از امام‌حسین علیه‌السلام زنده بود و در تمام این مدت، به سوگ شوهر نشست؛ زیر سقفی نرفت و از گرما و سرما پرهیز نکرد تا این‌که در غم حسین جان داد.۲

۱. پرتویی از عظمت حسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۷۲.
۲. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۶۳.

نهادینه کردن حجب و حیا

خاندان امام‌حسین علیه‌السلام الگوی حجاب و عفاف هستند. اینان افزون بر مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حسّاس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را مراعات کردند و اُسوه همگان شدند.

امام‌حسین علیه‌السلام به خواهرش، زینب و ام کلثوم و دختران و همسران خود چنین سفارش کرد: «اگر من کشته شوم، گریبان چاک نزنید، صورت نخراشید و سخنان ناروا و نکوهیده نگویید.»۱
این مسأله را خواهران امام هم در نظر داشتند و مراقب بودند تا حریم عفاف و حجاب اهل‌بیت پیامبر همواره حفظ شود. ام کلثوم به مأمور اسیران گفت: وقتی ما را وارد شهر دمشق می‌کنید، از دری وارد کنید که تماشا کننده کمتری داشته باشد. هم‌چنین از آنان خواست که سرهای شهیدان را از میان کجاوه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام دورتر ببرند تا نگاه مردم به آن‌ها باشد و حرم رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم را تماشا نکنند.۲
این‌ها همه برای زنان و دختران جامعه، درس زندگی است که باید در مکتب امام‌حسین علیه‌السلام بیاموزند؛ زیرا عفت و حجاب، زینت زنان آن جامعه و شرط سلامت آن است. در اجتماعی که زنانش برای حجاب و عفت، اهمیتی قایل نیستند، تحقق آرمان‌های اسلامی کاری ناممکن به شمار می‌رود.

۱. موسوعهٔ کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، قم، انتشارات دارالمعروف، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۰۶.
۲. لهوف، ص ۱۴۲.

مراسم خواستگاری

معاویه از شام به حاکم مدینه؛ مروان بن حکم نامه نوشت که ام کلثوم، دختر عبداللّه بن جعفر را برای یزید خواستگاری کند. مروان نیز این مأموریت را انجام داد، ولی پدر و مادر ام کلثوم گفتند که باید درباره این امر با امام حسین علیه‌السلام(دایی وی) مشورت کنند.

مروان، مردم را در مسجد جمع کرد و گفت: «معاویه به من دستور داده‌است که این دختر را به ازدواج یزید درآورم و مهریه‌اش را هرچه پدر دختر تعیین کند، بپذیرم و در کنار این وصلت، قرض‌های عبداللّه را هر چه باشد، پرداخت کنم تا بدین‌وسیله، اختلاف بنی‌هاشم و بنی امیّه به صلح و مودّت تبدیل شود».
آن گاه افزود: «یزید مورد توجّه و آرزوی صدها دختر خواهان ازدواج است و من تعجّب می‌کنم که او چرا مهریّه تعیین می‌کند، در حالی که او نظیری ندارد و باران رحمت به احترام او می‌بارد!! ای حسین! از تو می‌خواهم که این درخواست را بپذیری ...».

امام‌حسین علیه‌السلام از جا برخاست و خطبه‌ای در حمد و سپاس خدا و فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام ایراد کرد. آن گاه در پاسخ مروان گفت: «ای مروان! سخنان تو را شنیدم، چه حرف‌های نامربوط و ناروایی گفتی! اما حرف تو درباره مهریّه که به دل‌خواه عبداللّه بن جعفر باشد، بدان که ما از مهر السنّه تجاوز نمی‌کنیم که پیامبر برای زنان و دخترانش کابین بست. قرض‌های عبداللّه نیز به شما ارتباطی ندارد و هرگز دخترهای ما، قرض‌های ما را نمی‌پردازند. و اما سخن تو مبنی بر این‌که با این ازدواج، اختلاف دو قبیله برطرف می‌گردد، بدان که اختلاف ما با شما، اختلاف حق و باطل است که هرگز به تفاهم نمی‌رسند. در تعریف و توصیه‌هایی نیز که درباره یزید گفتی، انصاف نکردی. این تعریف‌ها درباره پیامبر و اولاد اوست نه یزید ... . هان ای حاضران! شاهد باشید که من این دختر را به پسر عمویش، قاسم بن محمد بن جعفر با مهر السنّه‌ای که ۴۸۰ درهم از مال خود او است، تزویج کردم و باغ بزرگ خویش را در مدینه که سالانه بیش از هشت هزار دینار غَلّه می‌دهد، به آنان بخشیدم... .» در این هنگام، مروان بن حکم، سخت ناراحت و خشمگین شد و مسجد را ترک کرد.۱

نکته‌های بسیار مهمّی در این داستان به چشم می‌خورد که بر می‌شماریم. نخستین نکته این است که پدران و مادران به مسأله مهریّه توجّه کنند و اندازه آن نباید خلاف شرع و عرف باشد. افزون بر آن، باید دانست مقام و ثروت، ملاک خوشبختی و سعادت نیست، بلکه تقوا و ایمان طرفین مهم است. دیگر این‌که باید زوج‌های جوان را در آغاز زندگی یاری کرد تا مشکلات و نیازمندی‌های مادی، آنان را در آغاز زندگی مشترک، رنجور و خسته نکند.

۱. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۸۸.

دلسوزی در حق خویشان

امام‌حسین علیه‌السلام وقتی به ثعلبه رسید، ناگهان دونفر از ناحیه‌کوفه به کاروان نزدیک شدند. آنان خدمت امام‌حسین علیه‌السلام رسیدند و اخبار کوفه و شهادت حضرت مسلم‌بن‌عقیل را برای امام بازگو کردند. حضرت با شنیدن خبر شهادت غریبانه مسلم؛ نماینده و پسر عموی‌خویش، گریه کرد و فرمود: «اِنّا لِلّه وَ اِنّااِلَیهِ راجعُون؛ ما از آن خداییم و به‌سوی او بازمی‌گردیم. خدا رحمت‌کند مسلم و هانی را».

در این هنگام، امام‌حسین علیه‌السلام، دختر مسلم را که حمیده نام داشت و همراه کاروان بود، طلبید. سپس او را روی زانو نشاند و از او دلجویی کرد و او را مورد مهر و نوازش خود قرار داد. با این محبت، احساس تازه‌ای به دختر مسلم دست داد و گفت: «این‌گونه محبت کردن، نشانه یتیمی من است و این که پدرم شهید شده است». حضرت در حالی که ناراحت بود و اشک می‌ریخت، فرمود: «ای دخترم! اگر پدر بزرگوارت نیست، خواهرم زینب، مادر توست و دخترانم همه خواهرانت و پسرانم همه برادران تو هستند.» در این هنگام، همه افرادی که شاهد این یتیم‌نوازی حسین بودند، گریستند.۱

۱. قصه کربلا، ص ۱۸۴.

احترام به برادر

امام‌حسین علیه‌السلام به برادرش امام‌مجتبی علیه‌السلام بسیار احترام می‌گذاشت و همواره با او، همگام و همراه بود و هیچ‌گاه میان دو برادر شکافی رخ نداد. آن‌چه یکی انجام می‌داد، دیگری می‌پسندید و می‌پذیرفت.

از امام‌باقر علیه‌السلام نقل است که امام‌حسین علیه‌السلام به قدری، برادرش امام‌مجتبی علیه‌السلام را گرامی می‌داشت و بزرگ می‌شمرد که در حضور او هیچ‌وقت سخن نمی‌فرمود.۱

وحدت کلمه و اتفاق نظر، پیوسته در میان دو برادر برقرار بود. چون امام مجتبی علیه‌السلام با معاویه پیمان صلح بست، امام‌حسین علیه‌السلام پیمان برادرش را اجرا کرد. هنگامی نیز که برادرش به شهادت رسید، عراقیان برای امام‌حسین علیه‌السلام نامه‌های فراوان نوشتند تا با رهبری آن حضرت، معاویه را از خلافت، خلع و با ایشان بیعت کنند. با این‌حال، امام‌حسین علیه‌السلام در پاسخ به نامه‌ها، پیمان صلح برادرش را پیمان خود می‌خواند و به آن‌ها پاسخ منفی می‌داد.

۱. پیشوای شهیدان، ص ۷۶.

وصیّت برای بازماندگان

بی‌تردید، یکی از تلخ‌ترین لحظه‌ها برای فرزندان خردسال، زمانی است که پدر یا مادر خویش را از دست می‌دهند. چنین وضعیتی برای فرزندان بسیار ناگوار و طاقت‌فرساست و در چنین شرایطی، نیازمند محبت، عطوفت و دل‌جویی هستند. فرزندان و بازماندگان کاروان کربلا نیز نظاره‌گر دل‌خراش‌ترین صحنه‌ها بوده‌اند.

امام‌حسین علیه‌السلام که با همه آن مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها، وضعیت روحی فرزندانش را پس از شهادتش پیش بینی می‌کرد، در واپسین لحظه‌ها، به فرزندش علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام چنین سفارش کرد: «فرزندم! تو پاکیزه‌ترین ذریه و با فضیلت‌ترین فرد خاندان من هستی که پس از من، سرپرست کودکان و اهل‌بیت خواهی‌بود. آنان غریب هستند و مصیبت و گرفتاری، آنان را در بر گرفته است. پس هر گاه ناله و گریه‌شان بلند شد، آنان را آرام گردان و هنگام ترس و هراس با سخنانت، ایشان را تسلی خاطر ده؛ زیرا جز تو کسی را ندارند که مایه امید و آرامش‌شان باشد».۱

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۸۶.

بخش سوم:اخلاق اجتماعی در سیره امام‌حسین علیه‌السلام

اخلاق و جامعه

یا ایُّها الذین آمَنوا اصْبِروا و صابِروا و رابِطوا و اتَّقوا اللّه لَعَلَّکُم تُفلِحونَ. (آل عمران: ۲۰۰)
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبان باشید و از خدا پروا کنید، امید است که رستگار شوید.

سعادت حقیقی و کامل انسان جز در پرتو همکاری‌های اجتماعی میسر نیست. خدای سبحان، مردمان را به اصلاح رابطه خود، حسن معاشرت با جامعه، تحقق روح تفاهم و صداقت، پیوند با یکدیگر، سیر دادن یکدیگر به نیکی‌ها، دور کردن از بدی‌ها و همکاری در امور خیر فرا می‌خواند. ارزش این کار چنان است که امام‌صادق علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

قال اللّه عَزَّ وَ جلَّ: اَلْخَلْقُ عِيالی فَأَحَبِّهُم اِلَیَّ أَلْطَفُهُم بِهِم وَ أَسْعاهُم فی حَوائِجِهِم.۱
خداوند فرمود: آفریدگان، خانواده من هستند. پس محبوب‌ترین آنان نزد من، مهربان‌ترینشان به آنان و کوشاترینشان در [برآوردن] نیازمندی‌هایشان است.

انسان صالح، خود را مسؤول دیگراعضای جامعه انسانی می‌بیند و برای برآوردن نیازهای مادی و معنوی دیگران و حفظ و سلامت جامعه تلاش می‌کند. هرچه پیوند او با آفریدگار هستی عمیق‌تر باشد، پیوندش با بندگان او و رحمتش به خلق خدا بیشتر خواهدبود. در این صورت، درد و رنج دیگران، قلب او را نیز به درد می‌آورد و آسایش، امنیت و رستگاری همگان را می‌جوید. پیامبر گرامی اسلام در این زمینه، گوی سبقت را از دیگر اولیای الهی ربوده و در عمل به کلام حق، «فاستبقوا الخیرات»۲ تا آن‌جا پیش می‌رود که قرآن کریم در معرفی وی می‌فرماید:
لَقَدْ جاءَکُم رسولٌ مِن أنفُسِکم عَزیزٌ عَلَیه ما عَنِتُّم حَریصٌ علیکم بِالمؤمنینَ رَؤوفٌ رحیمٌ. (توبه: ۱۲۸)
همانا برای شما، پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج افتید. به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.

امام‌حسین علیه‌السلام نیز به پیروی از نیای بزرگوار خود، سایه لطف و مهربانی خویش را بر سر همگان گسترانید و در این راه، تا پای جان ایستادگی ورزید. چنان‌که در زیارت اربعین آمده‌است:
وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهجَتَهُ لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَ حَیرَةِ الضَّلالَةِ۳
و پند و اندرز را با مهربانی انجام داد و خون پاکش را در راه تو بر خاک ریخت تا بندگانت را از جهالت و حسرت و گمراهی نجات دهد.
آری، امام‌حسین علیه‌السلام تاب محروم شدن بندگان خود را از رحمت بیکران الهی نداشت و برای نجات آنان، جان خود را فدا کرد تا با سوختن خود، چراغ هدایت و کشتی نجات باشد. بدین‌گونه بود که این کلام در یمین عرش الهی به نگارش درآمد:
إنَّ الحُسَین مِصباحُ الهُدی و سَفینةُ النَّجاةِ.۴
حسین علیه‌السلام مشعل هدایت و کشتی نجات [امت] است.
حضرت با مردم با رویی گشاده و چهره‌ای متبسم برخورد می‌کرد، در سلام کردن، بر دیگران پیشی می‌گرفت و مهمان‌نواز و اهل گذشت بود. به طور کلی، او همه خوبی‌ها را در خود گرد آورده و آیینه تمام‌نمای همه زیبایی‌های انسانی بود.
نگاهی به روش و کردار آن حضرت می‌تواند الگویی کامل برای شیفتگان راه سعادت باشد از این رو در این بخش به ویژگی‌های اخلاق اجتماعی و رفتار خیرخواهانه و محبت‌آمیز آن حضرت اشاره می‌کنیم.

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۹۹,
۲. بقره، ۱۴۸,
۳. مفاتیح‌الجنان، زیارت اربعین امام‌حسین علیه‌السلام.
۴. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵.

تقدیر از آموزگار

در مدینه، آموزگاری بود به نام عبدالرحمان سلّمی که کودکان را آموزش می‌داد و یکی از فرزندان امام‌حسین علیه‌السلام نیز نزد او آموزش می‌دید. یکی از روزها، آموزگار سوره حمد را به او آموخت. وی چون به خانه برگشت، سوره حمد را که در آن‌روز آموخته بود، برای پدرش خواند. امام بسیار خوشحال شد و فرزندش را تشویق کرد. آن‌گاه آموزگار فرزندش را فرا خواند، هدایای گران‌بهایی به او داد و دهانش را از دانه‌های گران‌قدر دُرّ پر کرد و بدین‌ترتیب، سپاس‌گزاری خود را از آن آموزگار نشان داد. آموزگار که از این همه عطا و بخشش امام، شگفت‌زده شده‌بود، با تعجب گفت: «من به خاطر آموزش سوره حمد سزاوار این همه پاداش نیستم». امام فرمود: «این هدیه اندک من، چگونه می‌تواند ارزش کار شما را جبران کند؟»۱

۱. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۵.

عیادت از بیمار

اُسامهٔ بن زید، برای خود مقامی عالی قایل بود؛ زیرا خود را کسی می‌دانست که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وی را در آغاز جوانی‌اش، بر اصحابی چون ابوبکر و عمر و عثمان، فرمانده قرار داده بود. اُسامه، شناخت کاملی از امام‌حسین علیه‌السلامنداشت و خود را با او برابر و یکسان می‌دید، در حالی که هیچ جای سنجش و مقایسه نبود.

روزی به امام‌حسین علیه‌السلام خبر دادند که اُسامه بیمار شده است. امام به عیادتش رفت و از حالش پرسید. اسامه که از درد و بیماری، ناراحت بود، با نگرانی گفت: «شصت هزار درهم قرض دارم و می‌ترسم که بمیرم و قرضم بماند و ادا نگردد». حسین، آن مظهر کرم و بخشندگی گفت: «ادای قرض تو با من. پیش از آن‌که تو را مرگ فرا گیرد، قرض تو را خواهم داد.» در حالی که اُسامه در حیات بود، حسین به عهد خویش وفا کرد.۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

نیکی به اندازه معرفت

روایت است: «مرد مستمندی از اعراب به حضور امام‌حسین علیه‌السلام شرفیاب شد و گفت: ای پسر پیامبر! هزار دینار بدهکارم و توان پرداخت آن را ندارم. با خود گفتم مشکل خویش را با مرد کریمی در میان بگذارم. سرانجام به این نتیجه رسیدم که جز اهل‌بیت علیهم‌السلام، کسی مشکل مرا حل نمی‌کند و اینک خواهان کمک و عنایت شما هستم.

امام که او را اهل دانش و معرفت یافت، گفت: از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که نیکی و احسان به هرکس باید به قدر معرفت وی باشد. اکنون سه پرسش از تو می‌کنم. اگر به هر سه پاسخ دهی، این کیسه زر را به تو می‌بخشم. اگر به دو تا از آن‌ها پاسخ گویی، دو سوم آن را و اگر به یکی پاسخ دهی، یک سومش را به تو عطا می‌کنم. عرب گفت: هرچه می‌خواهی بپرس. اگر دانستم، پاسخ می‌گویم وگرنه، از محضر شما بهره خواهم برد.

امام‌حسین علیه‌السلام پرسید: بهترین کارها کدام است؟ مرد عرب گفت: ایمان به خدای یگانه. آن حضرت پرسید: چه چیزی انسان را از هلاکت نجات می‌دهد؟ عرب پاسخ داد: اعتماد بر خدا. امام باز پرسید: زیور انسان چیست؟ مرد عرض کرد: دانشی که با بردباری همراه باشد. امام‌حسین علیه‌السلام گفت: اگر نبود؟ عرب گفت: ثروتی که با بذل و بخشش همراه باشد. امام دوباره پرسید: اگر نبود؟ عرب در پاسخ گفت: فقری که با استقامت همراه باشد.

امام باز گفت: اگر نبود؟ عرب گفت: آذرخشی بیاید و وی را خاکستر کند.

در این هنگام، لبخندی بر لبان مبارک امام نقش بست و با کمال مهربانی، کیسه زر را که هزار دینار در آن بود، به همراه انگشتری گران بها به مرد عرب بخشید. عرب آن‌ها را گرفت و گفت: خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.۱ و با خوشحالی، محضر امام را ترک کرد».۲

۱. انعام، ۱۲۴,

۲. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۴.

حفظ آبرو

مرد فقیری از انصار خدمت امام‌حسین علیه‌السلام آمد و همین که خواست اظهار نیازمندی و تهی دستی کند، حضرت به او فرمود: «ای برادر! آبروی خود را نگاه دار. حاجت خود را در نامه‌ای برایم بنویس تا اِنْ شاءاللّه به آن‌چه تو را شاد می‌سازد، عمل کنم». مرد انصاری در نامه‌ای به امام‌حسین علیه‌السلام نوشت: «یا اباعبداللّه! فلان شخص از من پانصد اشرفی طلب دارد و در گرفتن آن بسیار اصرار می‌ورزد. او در پرداخت آن دیگر به من هیچ مهلتی نمی‌دهد و من نیز فقیر و نیازمندم.» حضرت پس از خواندن نامه، کیسه‌ای را که در آن هزار اشرفی بود، به آن مرد داد و فرمود: «با پانصد اشرفی آن، بدهی خود را بپرداز و با پانصد اشرفی دیگر، زندگی خود را اداره کن. از این پس، نیاز و حاجت خود را در برابر کسی که یقین داری در برآوردن آن کوتاهی می‌کند، مطرح مکن و همیشه حاجتت را نزد سه کس بیان کن: مرد دین‌دار و با ایمان؛ شخص جوان‌مرد و کسی که شریف است و دارای اصل و نسب و خانواده است؛ زیرا متدیّن برای حفظ دین خود و جوان‌مرد به خاطر خصلت‌های مردانگی‌اش، حاجت تو را برآورده می‌کند. مرد شریف نیز به خوبی می‌داند که تو برای برآوردن نیازت زیر فشار شدید هستی و آبرو و غرور خویش را در گرو احسان او گذاشته‌ای. پس به حکم شرافتش، تو را دست خالی بر نمی‌گرداند و نیازت را بر آورده می‌کند.»۱

۱. تحف‌العقول، ص ۲۵۱.

سلام پیش از کلام

روزی مردی بر امام‌حسین علیه‌السلام وارد شد و پیش از آن‌که سلام کند، احوال‌پرسی کرد و گفت: «حالتان چطور است؟» امام علیه‌السلام پاسخ فرمود: «خداوند تو را عافیت بدهد. اول سلام کن، آن‌گاه سخن بگو». سپس حضرت فرمود: «به هیچ کس اجازه ورود ندهید تا اوّل سلام بکند».۱

سلام کردن یکی از آداب مهم و زیبای مکتب اسلام است. هنگامی که انسان‌ها همدیگر را می‌بینند، ابتدا باید سلام کنند و سپس سخن بگویند. در روایتی از امام‌حسین علیه‌السلام آمده است: «بخیل کسی است که در سلام کردن بخل بورزد و سلام نکند.»۲ به راستی، اگر سلام کردن در جامعه ترویج شود، خود بزرگ‌ترین عامل در نزدیک شدن دل‌ها و صمیمی‌تر شدن روابط اجتماعی انسان‌هاست و در پی آن، تکبّر و بزرگ‌بینی‌هایی که در برخی افراد وجود دارد، از بین می‌رود.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۸۱۳.

۲. همان، ۱۳۷۸، ص ۸۱۳.

پاسخ مهمان نوازی

امام‌حسین علیه‌السلام به همراه برادرش، امام‌مجتبی علیه‌السلام و عبداللّه بن جعفر، به قصد زیارت خانه خدا رهسپار مکّه شدند. در میانه راه، شتری که زاد و توشه ایشان را حمل می‌کرد، تلف شد و بدین سبب با زاد و توشه‌ای اندک به راه خود ادامه دادند که پس از پیمودن مسافتی، توشه و غذایشان تمام شد. گرسنه و تشنه برای یافتن آب و غذا در بیابان به جست و جو پرداختند که ناگهان به خیمه پیرزنی رسیدند و از او کمک خواستند. به او گفتند: «ای پیر زن! آیا برای رفع گرسنگی و تشنگی ما در خیمه‌ات، چیزی وجود دارد. پیرزن برخاست و از گوسفندی که در کنار خیمه‌اش بود، شیر دوشید و به آنان داد. پیر زن پس از مدتی گفت: «اگر می‌خواهید آن گوسفند را بکُشید تا برای شما طعامی آمده کنم». گوسفند را کشتند و پیرزن از گوشت آن، غذایی نیکو برای آنان پخت. آنان از آن غذا خوردند و پس از اندکی استراحت، آماده حرکت شدند. آنان پیش از حرکت به پیرزن گفتند: «ما افرادی از قبیله قریش هستیم که از مدینه به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه هستیم. پس اگر به سلامت به دیار خویش برگشتیم، پیش ما بیا تا با تو به احسان و نیکی رفتار کنیم. از زحمات او تشکر و قدردانی و با او خداحافظی کردند و به راه خود ادامه دادند. روزگاری گذشت و پیرزن که به اتفاق شوهرش زندگی می‌کرد، بسیار محتاج و تنگ‌دست شدند و برای رفع احتیاجی به جانب مدینه رهسپار گردیدند.

در یکی از روزها، آن زن و شوهر پیر در کوچه‌ای می‌گذشتند که ـ اتفاقا ـ از مقابل خانه امام‌مجتبی علیه‌السلام عبور کردند. امام که بر در خانه ایستاده بود، آنان را شناخت و غلام خویش را به دنبال آن دو فرستاد. وقتی حضرت با آن زن و شوهر پیر رو به رو شد فرمود: یا امه‌اللّه آیا مرا می‌شناسی؟ پیرزن گفت: نه! حضرت فرمود: من آن کسی هستم که روزی با همراهان خویش میهمان تو بودم و با شیر و گوشت گوسفندت از ما پذیرایی کردی. پیرزن عرض کرد: آری شما را شناختم. پدر و مادرم فدایتان باد،

آن‌گاه حضرت از وضع و حال آنان جویا شد و هنگامی که به تنگ دستی آنان پی برد، دستور داد تا هزار گوسفند برای آنان بخرند و افزون بر هزار دینار اشرفی به ایشان بدهند. غلام خود را نیز همراه آن پیرزن و شوهرش به نزد برادرش امام‌حسین علیه‌السلام فرستاد. وقتی آن زن و شوهر سال خورده نزد امام‌حسین علیه‌السلام آمدند، حضرت از آن‌ها پرسید برادرم با شما چگونه رفتار کرد؟ پیرزن گفت: هزار گوسفند و هزار دینار اشرفی به ما عطا فرمود. آن گاه امام‌حسین علیه‌السلامنیز مانند برادر بزرگوارش هزار گوسفند و هزار دینار اشرفی به آن‌ها عطا کرد و آن زن و شوهر پیر با خرسندی تمام به دیار خویش بازگشتند.۱

این رفتار امام‌حسین علیه‌السلام یادآور کلام الهی است که می‌فرماید:
«وَ إِذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللّه كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبا؛ و چون به شما درود و ستایشی کنند، شما نیز به ستایشی مثل آن یا بهتر پاسخ دهید که خدا به حساب نیک و بد خواهد رسید.»(نساء: ۸۶)

۱. کشف الغمهٔ، عیسی بن ابی الفتح اربلی، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۳۳.

حمایت از بردگان

روزی امام‌حسین علیه‌السلام غلامی را در باغ دید که زیر درختی نشسته و سرگرم نان خوردن است. غلام نانش را نصف می‌کرد؛ نیم آن را مقابل سگ می‌انداخت و نیم دیگر را خودش می‌خورد. امام پیش رفت و به او گفت: «چرا به این سگ مهربانی می‌کنی؟» غلام با اندوه گفت: «ای پسر رسول خدا! غم زده‌ام؛ می‌خواهم این سگ را دل خوش سازم تا خود نیز دل خوش شوم. اندوه من این است که خواجه‌ای یهودی دارم و آرزو می‌کنم که از دست او رهایی یابم».

امام‌حسین علیه‌السلام با آن غلام نزد صاحبش رفت و دویست دینار به یهودی داد تا غلام را از او خریداری کند و آزاد سازد. مرد یهودی که ذره‌ای از محبت اهل‌بیت علیهم‌السلامدر دل داشت، با دیدن امام‌حسین علیه‌السلامعرض کرد: «غلام فدای قدمت یا امام‌حسین علیه‌السلام! آن باغ را هم به او بخشیدم و این پولی را هم که با آن می‌خواستید غلام را از من بخرید، به شما بر می‌گردانم». امام‌حسین علیه‌السلامگفت: «من هم این پول را به تو می‌بخشم». خواجه گفت: «بخشش شما را پذیرفتم، من هم آن را به غلام بخشیدم. حسین گفت: «من نیز این غلام را آزاد کردم». همسر خواجه که ناظر این نیکو کاری‌ها بود، مسلمان شد و گفت: «من هم مهرم را به شوهرم بخشیدم». در آن هنگام خواجه نیز اسلام آورد و گفت: «خانه‌ام را به همسرم می‌بخشم».۱

شگفتا از این عمل؛ گامی برداشته شد، برده‌ای آزاد گردید، نیازمندی بی‌نیاز شد، یهودی مسلمان گشت و زن و شوهری چنین صمیمی شدند.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

اصلاح جامعه

عبدالله علائلی می‌گوید: «هرگاه امام‌حسین علیه‌السلام از خانه بیرون می‌آمد، مردم در اطراف او صف می‌کشیدند و حلقه‌های جمعیت پشت سر هم متراکم می‌شدند، به گونه‌ای که تا چشم می‌دید، صفوف مردم بود. گویا آنان با دیدن امام‌حسین علیه‌السلام و مصاحبت با او، در پی آن بودند که از تیرگی‌ها رهایی یابند و دل خود را پاک و منزه سازند».

ابن کثیر در احوالات امام‌حسین علیه‌السلام چنین می‌نویسد: «مردم ملازم حضور امام‌حسین علیه‌السلام می‌گردیدند؛ به طوری که دسته دسته وارد می‌شدند و در اطراف او حلقه می‌زدند. گفتار او را گوش می‌دادند و از سخنانش نفع می‌بردند و هر آن‌چه از او می‌شنیدند، ضبط می‌کردند و می‌نوشتند. نتیجه آن، وجود جلسه‌های علمی پی در پی بود که آثار و احادیث متعددی از آن حضرت، حفظ و ضبط و در عین حال ، در این محافل، قلوب مردم با طراوت می‌شد».۱

بدین منظور، امام هنگامی که در مدینه بود، به دلیل کوچکی خانه فاطمه زهرا علیهاالسلام، مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان محل برگزاری جلسه‌های علمی برگزید. در این مجالس، علما و رجال علم حدیث حضور می‌یافتند و پیر و جوان بر گردش حلقه می‌زدند و آن‌چه را می‌شنیدند، برای همیشه حفظ و برای دیگران نقل می‌کردند.۲ امام‌حسین علیه‌السلام در سال‌های ۵۸ و ۵۹ هجری در مراسم حج، خطبه‌های مفصّلی می‌خواند و پیام خود را به گوش صدها نفر از شخصیت‌های اسلامی که همه از بزرگان و صحابه و یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلمبودند، می‌رساند. حضرت در این سخنان با اشاره به مسؤولیت اندیشمندان و افراد با نفوذی که نزد مردم محبوبیت داشتند، نسبت به پیمان شکنی‌های معاویه به آنان هشدار می‌داد. ایشان خلاف‌های معاویه را بر می‌شمرد و می‌افزود که او با گماردن مزدورانی در شهرها، مرزهای اسلام را مورد تجاوز قرار داده و قوانین خدا و رسولش را به بازی گرفته است: «شما ای رادمردان! مجاری امور را به دست گیرید و حرام و حلال را از هم جدا کنید و در برابر ستمگران به پا خیزید و دیگران را از فتنه‌ها و فسادهای حاکم زمان آگاه کنید».۳ همین گونه است نامه امام به برادرش محمّد حنفیه که در آن چنین نوشته است: « ... من از روی خودخواهی یا برای خوش‌گذرانی و فساد و ستمگری از مدینه بیرون نمی‌روم، بلکه هدف از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر است و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاسد و زنده کردن سنت و قانون جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و راه و رسم پدرم علی علیه‌السلاماست. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد و از من پیروی کند، راه خدا را پذیرفته است و هر کس ردّ کند و از من پیروی نکند من با صبر و استقامت، راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خداوند میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است».۴

۱. شخصیت امام‌حسین علیه‌السلام قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۲۱۱,

۲. تاریخ زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۱۱,

۳. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام ج ۱، ص ۱۱۷,

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

خیرخواهی

امام‌حسین علیه‌السلام آماده شهادت بود، ولی کوشش می‌کرد تا از خون ریزی و ریخته شدن خون اهل‌بیت و اصحابش جلوگیری کند. از این رو، امام‌حسین علیه‌السلام پس از ورود عمرسعد به زمین کربلا، به وی پیام فرستاد که می‌خواهم با تو ملاقات کنم و جایگاه ملاقات، میان دو لشکر باشد. عمرسعد این درخواست را به سختی پذیرفت و با بیست سوار به وعده‌گاه آمد. امام‌حسین علیه‌السلام نیز با چند تن از یارانش به آن

جا رفت و ملاقات انجام شد. امام‌حسین علیه‌السلام به یاران همراهش فرمود: دور شوید. آنان اطاعت کردند و عمر نیز به سربازانش فرمانی مشابه داد تا آنان نیز دور شدند. آن گاه امام‌حسین علیه‌السلام و عمرسعد تنها ماندند.

یکی از سخنان امام‌حسین علیه‌السلام به عمرسعد این بود که کار با صلح و گفت و گو پایان پذیرد، ولی عمرسعد که از ترس جان و مال خود، جز اطاعت پسر زیاد، چیز دیگری نمی‌دانست، خیرخواهی امام‌حسین علیه‌السلام را به هیچ انگاشت. عمرسعد آینده‌نگر نبود؛ نزدیک را می‌دید و از دیدن آینده غافل بود. حسین می‌دانست که عمرسعد به سخنش رضایت نخواهد داد، ولی دست از خیرخواهی بر نداشت؛ زیرا خیرخواهی برای عمرسعد، خیرخواهی برای سربازان و برای کشته شدگان سپاه او بود. خیرخواهی، همیشه شعار حسین بوده است.۱

۱. پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۱۸۱.

هدایت و ارشاد

نافع بن ازرق، رهبر خوارج بود و از دشمنان کینه‌توز علی علیه‌السلام به شمار می‌رفت. وقتی نافع به محضر امام‌حسین علیه‌السلام شرفیاب گردید، عرض کرد: «خدا را برای من، وصف کن». حسین فرمود: «خدا را با چشم نمی‌توان دید و با خلقش نمی‌توان سنجید. او به همه کس نزدیک است، ولی جسم نیست. نزدیکی او جسمانی نیست تا کسی او را لمس کند. در مقامی بالا و شامخ قرار دارد، ولی از کسی دور نیست. یگانه است و بس. تجزیه‌پذیر نیست. آیات او، شناسنده اویند. بزرگ است و از هر عیب و نقص، پیراسته».

نافع که به شدت تحت تأثیر سخنان امام قرار گرفته بود، گریست و اظهار داشت: ای حسین! چه خوب و زیبا سخن گفتی!!» حسین فرمود: «شنیده‌ام من و پدر و برادرم را کافر می‌خوانی؟!» نافع گفت: «همین‌طور است، ولی شماها پیشوایان اسلام و ستارگان دین هستید».۱

۱. فرهنگ جامع سخنان امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۵۹۸.

برنامه‌ریزی

امام‌حسین علیه‌السلام در شب عاشورا به یاران خود دستور داد خیمه‌ها را نزدیک هم برپا کنند تا از یک طرف با سپاه عمرسعد بجنگند. هم‌چنین دستور فرمود پیرامون خیمه‌های زنان و کودکان، خندقی حفر کنند و در آن هیزم بریزند و آتش بزنند تا هنگام نبرد، دشمن نتواند از پشت خیمه‌ها حمله کند. افزون بر آن، با طناب‌های مخصوصی همه خیمه‌ها را به هم متصل ساخت تا استحکام لازم فراهم گردد و راه نفوذ را بر دشمن ببندند. گروهی نیز مشغول آماده کردن سلاح‌ها و تیز کردن نیزه‌ها و صیقل دادن شمشیرها شدند.

با رسیدن صبح عاشورا، امام صفوف سپاه خویش را که بنا بر نقل مشهور، هفتاد و دو تن بودند، در برابر سپاه سی هزار نفری عمرسعد، منظم کرد. آن‌گاه فرماندهی سمت راست سپاه را به زُهیر بن قین و سمت چپ سپاه را به حبیب بن مظاهر وا گذارد. سپس پرچم را به دست برادرش، ابوالفضل عباس علیه‌السلامسپرد و خود به همراه افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفت.۱ بدین صورت، امام‌حسین علیه‌السلام با تدبیر تمام، سپاهی منظم را آراست تا از قرآن و اسلام دفاع کنند.

۱. وقعهٔ الطف، ج ۳، ص ۱۰۷.

عمل به تکلیف

امام‌حسین علیه‌السلام با آن که امام بر حق بود و خلافت و رهبری را حق خود می‌دانست، ولی در نامه‌ای که به اهل بصره نوشت، فرمود: «قوم ما حکومت را برای خود برگزیدند و ما به دلیل آن که تفرقه امت را خوش نداشتیم، به آن رضایت دادیم. در حالی که ما خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانیم که ما به خلافت و رهبری شایسته‌تر از کسانی هستیم که آن‌را بر عهده گرفته‌اند».۱

با این حال، حسین‌بن علی علیه‌السلام که یک لحظه حکومت یزید را تحمّل نکرد، ده سال در دوران حکومت معاویه زیست و دست به قیام نزد؛ زیرا تکلیف امام در این دو دوره، متفاوت بود. باید گفت تعبّد یک مسلمان به «حکم دین»، بسیار مقدّس و ستودنی است. امام وقتی می‌خواست از مکّه به سوی کوفه بیرون آید، حتی نصیحت برخی اصحاب هم چون ابن عباس، عزم او را تغییر نداد.۲ نامه‌های پیاپی مردم کوفه به امام‌حسین علیه‌السلام در حمایت از وی و نیز شرایط نامطلوب کشورهای اسلامی که بر اثر ستم کاری و فاسد بودن دستگاه حاکم به اوج خود رسیده بود، امام را در انجام قیام علیه دستگاه فاسد یزید مصمّم‌تر ساخت.

امام می‌دانست مردم کوفه چگونه‌اند، ولی آن دعوت‌نامه‌ها و اعلام حمایت‌ها تکلیف آورده بود. به همین دلیل، پس از برخورد با سپاه حرّ که راه را بر آن حضرت بستند، چنین فرمود: «آمدنم برای عذر آوردن به درگاه خدا و نزد شما بود. من پیش شما نیامدم مگر پس از آن‌که نامه‌ها و فرستاده‌هایتان رسید. اگر بر سر پیمان و سخن خویش هستید، که آمده‌ام و اگر خوش ندارید و نمی‌خواهید، بر می‌گردم».۳ این تعبیر، نشان دهنده عمل به تکلیف از سوی امام است. یاران امام نیز همین‌گونه بودند که در راه انجام تکلیف الهی، شهید شدند. سخن بیشتر یاران او در شب عاشورا این بود: «به خدا سوگند! هرگز از شما جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو می‌کنیم و با خون گلو و رگ‌هایمان از تو حمایت می‌کنیم. حتی اگر کشته شویم، وفای به عهد کرده و تکلیفی را که بر عهده ما بوده است، انجام داده‌ایم».۴

در مکتب امام‌حسین علیه‌السلام، شناخت «تکلیف» و «عمل به آن» را می‌آموزیم که باید همه مردم در تمام صحنه‌های زندگی به آن توجه داشته باشند. به راستی، اگر همه پیروان حق در زمان سید الشهدا علیه‌السلام به وظیفه خویش آگاه بودند و مانند شهیدان کربلا با جانبازی و حمایت از امام‌زمان علیه‌السلام خویش به تکلیف‌شان عمل می‌کردند، مسیر تاریخ و سرنوشت اسلام و مسلمانان به گونه‌ای دیگر ترسیم می‌شد.

۱. وقعة الطف، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲. تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۲۲۸.

۳. همان، ص ۳۰۳.

۴. تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۳۱۸.

پاسداری از حریم اهل‌بیت علیهم‌السلام

امام‌حسین علیه‌السلام در روز عاشورا هنگام مبارزه با سپاه دشمن، محلی را انتخاب کرد که نزدیک خیمه‌ها باشد. ایشان بدین وسیله می‌خواست تا زمانی که جان در بدن دارد، با غیرت الهی خویش از تعرّض دشمن به حریم اهل بیتش جلوگیری کند. امام هنگام مبارزه، حمله می‌کرد و چون دشمن از مقابل او فرار می‌کرد، امام به تعقیب دشمن نمی‌پرداخت، بلکه بر می‌گشت و در اطراف خیمه‌ها به مبارزه ادامه می‌داد. هم چنین با فریاد «لا حَولَ و لا قوةَ الا باللّه»، به اهل‌بیت خویش اطلاع می‌داد که هنوز زنده است و بدین صورت بر قوت قلب آنان می‌افزود.۱

۱. زندگانی اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام ج ۳، ص ۱۳۵.

غیرت حسینی

وقتی دشمنان دیدند امام‌حسین علیه‌السلام با مبارزه‌ای سخت و شدید، آنان را به خاک و خون می‌افکند، تصمیم گرفتند با وارد ساختن ضربه روحی، جلوی حملات سنگین امام را بگیرند. بدین‌منظور میان حسین و خیمه‌ها جدایی افکندند و حمله به خیمه‌های ایشان را آغاز کردند. امام همین که دید دشمن در حال حمله به سوی خیمه‌هاست، با صدای بلند فریاد زد: «ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌هراسید، دست کم در زندگی خود آزاده باشید و اگر خود را عرب می‌دانید به‌نیکان خود بیاندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید».

من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید، زنان و کودکان را که با شما جنگی نیست».
در این لحظه، شمر با آن همه قساوت و سنگ‌دلی سپاهیان را از حمله به خیمه‌ها بازداشت و آنان را به جنگ با امام‌حسین علیه‌السلام‌برگرداند.۱

۱. زندگانی اباعبداللّه الحسین علیه‌السلام، ج ۳، ص ۱۳۶.

تولّی و تبرّی

در عصر امام‌حسین علیه‌السلام، حق در وجود آن حضرت متجلّی بود و باطل در چهره یزید. یک مسلمان متعهّد می‌بایست با او «تولّی» و از دشمنانش «تبرّی» داشته باشد.

یاران امام از فرزند پیامبر حمایت می‌کردند و مخالف جبهه یزید و ابن‌زیاد بودند و سخنان و رجزها و اشعارشان نشان دهنده این واقعیت بود.
ابوالشعثاء کندی هنگام نبرد در رجز خوانی خویش چنین می‌گوید: «یا رَبِّ اِنّی لِلحُسَیْنِ ناصِرٌ و لِابْنِ سَعْدٍ تارِکٌ و هاجِرٌ؛
خدایا من یاور «حسین» و واگذارنده ابن‌سعد هستم».۱
یا بریر بن خضیر این‌گونه می‌گوید: «اَللّهُمَّ اِنّی أبْرَءُ اِلَیْکَ مِنْ فِعالِ هؤُلاءِ القَوْمِ؛ خدایا من از کار این گروه به پیشگاه تو تبرّی می‌جویم».۲

نافع بن هلال در شب عاشورا می‌گفت: «با هر که دوستدار تو باشد، دوستی می‌کنیم و با هر که دشمنت باشد، دشمنی می‌کنیم».۳
هم‌چنین عابس به امام عرض کرد: «ای حسین! به خدا سوگند! در زمین هیچ‌کس نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست و اگر ممکن بود، به چیزی بهتر از جان و خونم از تو دفاع کنم، چنین می‌کردم».۴

این‌ها همه اظهار محبت و دوستی و تولّی اصحاب امام‌حسین علیه‌السلام نسبت به آن حضرت و تبرّی آنان از یزید و یزیدیان به شمار می‌آید.
۱. وقعه الطف، ص ۲۳۸,
۲. عنصر شجاعت، خلیل کمره‌ای، انتشارات تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۱۶۴,
۳. عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶,
۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۹.

پای‌بندی به پیمان

امام‌حسین علیه‌السلام در صلح امام‌حسن علیه‌السلام با معاویه پیمان بست که قیام نکند. هر چند معاویه بر خلاف شرایط صلح رفتار کرد، ولی راضی نشد شخصیت خویش را با پیمان‌شکنی خرد کند. از این رو، بر سر پیمان با معاویه پایدار بود تا این‌که معاویه مُرد.

شیخ مفید(ره) می‌نویسد: «وقتی امام‌حسن علیه‌السلام به شهادت رسید، مردم کوفه و شیعیان علی علیه‌السلام از اطراف نامه نوشتند که حاضرند معاویه را خلع و با امام‌حسین علیه‌السلام‌بیعت کنند، ولی امام علیه‌السلام قبول نکرد و در پاسخ آن‌ها نوشت: میان من و معاویه عهدی است که وجدان من اجازه نمی‌دهد آن را نقض کنم. تا معاویه زنده است، من بر عهد خویش پایدارم و چون او درگذرد، دوباره تصمیم خود را اعلان خواهم کرد».۱

امام‌حسین علیه‌السلام، تجسم انسانیت و نمونه اعلای فضیلت بود و همیشه مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. ایشان همواره غمخوار امت اسلام بود و برای حفظ قانون اسلام، حاضر نشد حتی عهد و پیمانش را با شخصیتی چون معاویه نقض کند و اگرچه در آن مدت خون دل می‌خورد، ولی هم‌چنان صبر کرد و استقامت ورزید. برای نمونه گفته‌اند: هنگامی که خبر ناگهانی شهادت حُجر بن عدی را به وی دادند و اشعار جگرسوز خواهرش به گوش آن حضرت رسید، بسیار متأثر شد و بی‌اختیار اشک از چشمانش جاری گشت. امام در حالی‌که می‌گریست، زیر لب آرام آرام می‌گفت: «اگر پیمانی نداشتم، می‌جنگیدم و به این قوم طاغی حمله می‌بردم».۲
۱. تاریخ زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۰۵,
۲. شخصیت امام‌حسین علیه‌السلام قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۱۸۳.

یاری دین خدا

در عصر امام‌حسین علیه‌السلام، مردم گرفتار حکومت ظالم و فاسدی شده بودند که برای مقدّسات دینی و ناموس مسلمانان و اسلام عزیز هیچ حرمتی قایل نبود و دین خدا در سایه چنان حکومتی، رو به نابودی می‌رفت. امام‌حسین علیه‌السلام با خودداری ورزیدن از بیعت با یزید، به مکّه رفت و از آن‌جا به کوفه رهسپار شد تا شیعیان را در جهادی بزرگ علیه ستم و برای یاری دین خدا رهبری کند. به راستی، جهاد حسین بن علی علیه‌السلام برای احیای دین و پاسداری از حق و عدالت بود که در این راه، خود و یارانش با نپذیرفتن سلطه یزیدیان، شهادت را برگزیدند.

امام‌حسین علیه‌السلام در دیداری که در مسیر کوفه با فرزدق داشت، با برشمردن فسادهای حکومت امویان مانند: تعطیل شدن حدود الهی، رواج می‌خوارگی، غارت اموال مردم و سست شدن احکام دین خدا فرمود: «سزاوارترین کسی هستم که به یاری دین خدا برخیزم و شریعت مطهّر او را عزیز بدارم و در راه او جهاد کنم تا کلام الهی برترین شود».۱ یا در جایی دیگر فرمود: «اگر دین جدم، رسول خدا جز به کشته شدنم استوار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا فراگیرید».۲

همه این سخنان نشان می‌دهد که بر خلاف تبلیغات دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام، قیام و نهضت امام‌حسین علیه‌السلام، نهضت و جهادی صددرصد الهی و دینی برای احیای قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نفی هرگونه خشونت و جاه‌طلبی بود. باید یادآور شد که

بالاترین مرحله جهاد امام‌حسین علیه‌السلام این بود که با همه توان و نیرو به همراه اهل‌بیت و یارانش به نبرد با دشمنان دین خدا برخاست و همه چیز خود را در این مسیر فدا کرد: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جاهَدْتُمْ فی سَبیلِ اللّهِ الذّابّونَ عَنْ تَوْحیدِ اللّهِ».۳

۱. موسوعهٔ کلمات الامام الحسین علیه‌السلام، ص ۳۳۶.

۲. لهوف، ص ۲۰.

۳. مفاتیح‌الجنان، زیارت مخصوص امام‌حسین علیه‌السلام در روز عید فطر و قربان.

استقامت در راه حقیقت

اندک اندک زمان سفر امام‌حسین علیه‌السلام فرا می‌رسید و کاروان حسینی آماده حرکت به سوی عراق می‌شد. در یکی از روزها، جابربن عبداللّه انصاری پیش امام‌حسین علیه‌السلام آمد و گفت: «به خدا سوگند! تو زاده رسول خدا و یکی از دو نوه او هستی. من چنین صلاح می‌دانم که تو نیز مانند برادرت صلح کنی و از این سفر منصرف شوی». امام فرمود: «ای جابر! برادرم به دستور خدای متعال و رسول او عمل کرد. من نیز به دستور خدا و رسولش عمل می‌کنم. وظیفه او صلح بود، ولی وظیفه من قیام است».

هنگام خروج از مدینه، زنان بنی هاشم با آه و ناله دور امام را گرفتند و صدا به شیون و گریه بلند کردند. آنان از امام می‌خواستند که از مدینه خارج نشود، ولی حضرت آنان را به صبر و شکیبایی سفارش می‌کرد. اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌گفتند: یا حسین! رفتن تو از مدینه رحلت رسول خدا و شهادت علی و فاطمه و حسن علیهم‌السلامرا برای ما تداعی می‌کند؛ ما چگونه آن را تحمل کنیم؟

ابن‌عباس نیز در مکه به حضور امام رسید و او را از رفتن به سوی عراق برحذر داشت. وی افزود: آنان پدرت را کشتند و برادرت را مجروح ساختند. تو دیگر به سوی آنان نرو. امام پیشنهاد او را نپذیرفت و هم‌چنان بر تصمیم خود پافشاری کرد.۱

۱. موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۹۹.

انتخاب آگاهانه

آگاهی امام‌حسین علیه‌السلام از فرجام این سفر ـ شهادت ـ و آگاه ساختن یاران و همراهانش از پایان این قیام، برای آن بود که انتخاب افراد، آگاهانه باشد. امام‌حسین علیه‌السلامخود می‌دانست که شهید خواهد شد. ولی این سرنوشت خونین را به یاران خودش نیز خبر داد تا همراهی آنان از روی بصیرت و آگاهی باشد. او در شب عاشورا یاران و اصحاب خویش را جمع کرد و چنین فرمود: «اینان، من و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می‌کنند، خواهند کشت. پس از غارت، خانواده مرا نیز به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از این کارها خبر نداشته‌باشید یا بدانید، ولی شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هرکس دوست ندارد با ما باشد، باز گردد... .»۱ امام در طول راه نیز بارها این‌گونه سخنان را بر زبان راند. به نقل ابومخنف، حضرت دوست نداشت که همراهانش با او همراه شوند بدون آن‌که بدانند به استقبال چه سرنوشتی می‌روند. آن حضرت به خوبی می‌دانست که اگر آینده را برای آنان روشن کند، تنها کسانی او را همراهی خواهند کرد که حاضرند در راه او فداکاری کنند و در کنار او کشته شوند.۲

باید گفت حماسه آفرینان عاشورا بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامدند و راه شهادت را بدون آگاهی و بصیرت انتخاب نکردند. در شب عاشورا، پس از آن که امام در سخنانی به یارانشان فرمود من بیعتم را از همه شما بر می‌دارم و شما آزادید به هر کجا که می‌خواهید بروید، عباس بن علی علیه‌السلام از جا برخاست و گفت: «خداوند هرگز چنین روزی را برای ما نیاورد که تو را تنها گذاریم.» سپس مسلم بن عوسجه گفت: «من تا آخرین قطره خون در راه تو خواهم جنگید و اگر هیچ سلاحی نداشته‌باشم، با سنگ و کلوخ به جنگشان خواهم رفت». پس از آن، سعد بن عبداللّه گفت: «اگر هفتاد مرتبه کشته شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده کنند، باز هم دست از یاری تو بر نخواهم داشت». زهیر بن قین گفت: «دوست دارم هزار بار در راه تو کشته شوم و باز زنده گردم و جانم را فدای تو کنم».۳ نافع‌بن‌هلال می‌گفت: «ما همان انگیزه و بصیرت‌هایمان را داریم و از دست نداده‌ایم و تو را یاری می‌کنیم». محمّدبن بشیر گفت: «درندگان بیابان مرا قطعه قطعه کنند اگر دست از یاری‌تان بر دارم».۴ امام نیز در برابر این همه بصیرت و صفا و خلوص چنین فرمود: «همانا اصحابی والاتر و برتر از اصحاب خود نمی‌شناسم و خاندانی نیکوکارتر و بهتر از خاندانم سراغ ندارم. خدا به همه شما جزای خیر دهد».۵

عاشورای حسین به ما می‌آموزد که در همه صحنه‌های زندگی، پیروی‌ها و حمایت‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان بر اساس شناخت عمیق و با بصیرت و آگاهی کامل عمل کنیم و با یقین و اطمینان به درستی کار و حقانیّت مسیر، در آن راه گام بگذاریم تا به سعادت حقیقی برسیم.

۱. سیمای امام‌حسین علیه‌السلام، ص ۱۰۸.
۲. وقعة الطف، ج ۳، ص ۱۶۶.
۳ـ سحاب رحمت، عباس اسماعیلی، قم، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۳۸.
۴ـ عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶.
۵ـ سحاب رحمت، ج ۲، ص ۲۳۷.

ایثار

برادران عباس وارد عرصه پیکار شدند و دلیرانه به نبرد پرداختند تا یکایک در برابر دیدگان عباس به شهادت رسیدند. حال دیگر کسی نمانده و سردار شهیدان تنها و بی لشکر شده بود. از این‌رو، عباس به حضور برادر عزیزش حسین شتافت تا به میدان رود و در راه مکتبش جان‌فشانی کند. وی خدمت حسین عرضه داشت: «سینه‌ام تنگ شده! از زندگی سیر شده‌ام! اجازه بدهید بروم و جانم را فدا کنم».

امام، عباس را نگریست و عشق به خدا، دین‌مداری، شهادت‌طلبی و ایثارگری را در سراسر وجودش دید. پس اشک در چشمان حسین حلقه زد و عباس را در آغوش گرفت. آن‌گاه فرمود: «اکنون که قصد میدان داری، برای این طفلان اندکی آب بیاور که فریاد العطش‌شان از خیمه‌ها بلند است».

سقای تشنه کامان برای اطاعت فرمان مولایش، مشک را برداشت و راهی گردید. آن شیر بیشه شجاعت چون به صف‌های متراکم سربازان نگهبان فرات رسید، بی اعتنا وارد شط فرات شد و مشک را پر از آب کرد. سپس با کف دست، آبی برداشت تا بنوشد و اندکی از تشنگی‌اش بکاهد. آب را بالا آورد و به دهانش نزدیک کرد. ناگهان تشنگی برادرش و ناله العطش کودکان حسین به ذهنش خطور کرد. پس آب زلال فرات را رها کرد و با تشنگی از شط فرات بیرون آمد و به سوی خیمه‌های حسین حرکت کرد.

این اوج مساوات و ایثار بود که عباس در روز عاشورا، به نمایش گذاشت. این رفتار علمدار والا مقام سپاه حسین در حساس‌ترین صحنه کربلا به ما می‌آموزد که در سراسر زندگی‌مان، این فرهنگ را فراموش نکنیم و همیشه همدردی و همراهی با هم‌نوعان را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم.

سقّای تشنه‌کامان به جنگ پرداخت؛ با دستی شمشیر می‌زد و با دستی دیگر از مشک محافظت می‌کرد. دشمن که از روبه رو شدن با او هراس و وحشت داشت، او را از پشت نخل‌ها آماج تیر و نیزه و شمشیر قرار داد و از پس و پیش و راست و چپ، بدو حمله کردند. عباس می‌جنگید و دفاع می‌کرد تا مشک را سالم به خیمه گاه برساند. دشمن، دست راست و چپ او را قطع کرد و مشک را آماج بارانی از تیر قرار داد. آب مشک بر زمین ریخت. ظالمی دیگر، عمودی آهنین بر فرق مبارکش زد که عباس از اسب به روی زمین افتاد و در همین حال، حسین را فرا خواند. امام خود را به بالین عباس رسانید و با اشک روان برادر را بدرقه کرد و عباس به ابدیّت پیوست.۱
آفرین بر عباس و مواسات او، آفرین بر عباس و ایثار او، آفرین بر عباس و وفاداری او، آفرین بر عباس و ادب او ....
۱ـ سحاب رحمت، ج ۲.

دعوت از یاران

زمانی‌که امام‌حسین علیه‌السلام به کربلا رسید، نامه‌ای به حبیب‌بن مظاهر نوشت و در آن افزود: «... یا حبیب! تو از نزدیکی من به رسول خدا آگاهی و بهتر و بیشتر از دیگران، ما را می‌شناسی. از سوی دیگر، تو درد آشنا و غیرت‌مندی. پس یاری خود را از ما دریغ نکن. جدّم رسول خدا در قیامت قدردان تو خواهدبود...».

چون نامه امام به دست حبیب رسید، از ترس مأموران عبیداللّه‌بن زیاد، خود را به مریضی زد و در میان افراد قبیله‌اش چنین وانمود کرد که دیگر پیر شده است. حبیب این گونه سخن می‌گفت تا تصمیم درونی او فاش نشود واز خطر عبیداللّه در امان بماند.
روزی همسر حبیب به او گفت: «مرد! پاسخ پیامبر را چه خواهی‌داد؟ اینک، حسین تو را برای یاری می‌طلبد، بهانه می‌آوری؟» سپس اشک‌هایش جاری شد و روسری خود را از سر برداشت و گفت: «اگر چنین است، مثل زنان در خانه بنشین و خانه‌داری کن». آن‌گاه آهی از دل‌آتشین خود برکشید و گفت: یا اباعبداللّه! ای کاش مرد بودم و اجازه جهاد داشتم و به‌یاری تو می‌شتافتم».

حبیب چون این احساس پاک را از زنش دید، گفت: «نگران مباش. من به سوی حسین خواهم رفت و این محاسن سفیدم را با خون خود رنگین خواهم‌کرد. این سخنان نیز که در میان خویشانم شایع کرده‌ام، برای در امان ماندن از خطر جاسوسان عبیداللّه بن زیاد بود».
باری، حبیب شبانه از کوفه خارج شد و همراه غلام خویش به کربلا رفت. وی در روز عاشوا، در رکاب مولایش حسین، عاشقانه به مقام والای شهادت نایل گشت.۱

۱. سیمای امام حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

نفی نژادپرستی

جون، غلام سیاه ابوذرغفاری بود که پس از مرگ ابوذر، سعادت خدمت‌گزاری امام مجتبی علیه‌السلام را یافت و پس از شهادت آن حضرت، خدمت‌کاری امام‌حسین علیه‌السلام را برگزید و همراه ایشان راهی کربلا شد. چون روز عاشورا فرا رسید، جون به حضور پیشوای خویش شرفیاب شد و برای جنگ با دشمن، اجازه خواست. حسین چون نگاهش به جون افتاد، فرمود: «ای جون! نزد ما بودی که بهتر زندگی کنی. اکنون خود را گرفتار مکن. تو آزادی، به هرکجا که می‌خواهی، برو».

رادمرد سیاه در حالی که قطره‌های اشک بر صورتش جاری بود، روی پاهای حسین افتاد، آن را بوسید و گفت: «ای پسر رسول خدا! وقت آسایش و امنیت در کنار شما بودم و از الطاف شما برخوردار. حال که در تنگی و سختی افتاده‌اید، دست از شما بردارم؟ هرگز چنین نخواهم کرد». او هم‌چنان اصرار می‌کرد و می‌گفت:«ای پسر پیغمبر! رنگ من سیاه است، بوی خوشی ندارم و از خاندان شریفی نیستم. کرم کن و بر من منّت گذار و بهشت را به من ارزانی بدار تا رنگم سپید گردد و خوش‌بو شوم و شرافت یابم. به خدا سوگند! از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خون‌های پاک شما آمیخته سازم». هنگامی که امام به جون، اجازه نبرد داد، وی رهسپار کوی شهادت گردید و به جنگ پرداخت تا به مقام رفیع شهادت نایل شد. پس از شهادت جون، حسین را دیدند که سر جون را در دامن خویش گرفته است و می‌فرماید: «الهی! جون را سپید و خوش‌بو گردان و با خوبان محشورش بدار و میان او و آل محمّد، جدایی میانداز».۱

در مکتب حسین که همان مکتب شهادت است، گوناگونی نژاد و ملیّت راه ندارد، بلکه آن‌چه در بزم شهادت جای دارد، ماهیت و اصالت انسانی است که بالاتر از نژاد و قومیت قرار دارد. شهادت، درآمدن به رنگ عشق و فداکاری در راه خدا و از خواسته خود چشم پوشیدن است. بزم عشقی که امام‌حسین علیه‌السلامگسترده بود همه‌گونه شهید داشت؛ چون میان سیاه و سفید، عرب و عجم، پارس و ترک، تفاوت و دوگانگی نبود از دیگر یاران امام امام‌حسین علیه‌السلام که به مقام شهادت نایل آمد، فردی به نام اَسلَم است. اسلَم از ترکان بود و در خدمت حسین قرار داشت. وی نسبت به مولایش آن‌قدر وفادار بود که هرگز از وی جدا نشد و در کربلا نیز در کنار مولا و مقتدایش ماند. چون روز عاشورا فرا رسید، اسلم هم مانند دیگر اصحاب، اذن نبرد با دشمن گرفت و پیکار کرد و پس از مبارزه بر زمین افتاد. در حالی که رمقی در تن او باقی نمانده بود و آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، مولایش حسین را دید که سرش را در آغوش گرفته و صورت بر صورتش نهاده است. لبخند زیبایی بر لب‌های اسلم نقش بست و گفت: «کیست [اکنون] مانند من که پسر پیغمبر، گونه‌اش را به گونه او گذارد، سپس جان دهد.» در این لحظه، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و روحش به سوی بهشت برین پر کشید.۲

۱. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۵۴.
۲. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۵۴.

عاشق‌پروری

جُناده انصاری به همراه همسر و تنها پسرش عمرو در کربلا، حضور داشت. او در نخستین حمله سپاه یزید به شهادت رسید و در گروه نخستین شهیدان قرار گرفت که اینان پیش قراولان سپاه حسین در بهشت بودند. عمرو پسر جُناده، جوانی نوخاسته بود که یازده سال بیشتر نداشت. پس از شهادت پدر، مادرش به او گفت: «فرزندم! برخیز و به دنبال پدر برو.» فرزند اطاعت کرد و شمشیری به دست گرفت. سپس خدمت امام‌حسین علیه‌السلام رفت تا اجازه نبرد بگیرد. ولی امام به او اجازه نداد. عمرو اصرار کرد و امام فرمود: «تو جوانی و پدرت کشته شده‌است. تو نباید کشته شوی، شاید مادرت راضی نباشد». امام با این‌کار، به مراعات حال مادرش می‌اندیشید. عمرو گفت «مادرم دستور داده‌است به میدان بروم و خودش لباس رزم بر تنم کرده‌است.» اصرار او نتیجه داد و عمرو به سوی میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. یزیدیان، سر او را از تن جدا کردند و به سوی سپاه امام انداختند. مادرش که در کنار میدان حضور داشت، به سوی سر دوید، آن را برداشت و بوسید و خطاب به آن چنین گفت: «چه نیکو جهاد کردی پسرم! ای شادی قلبم، ای نور چشمم!» سپس سر را به سوی سپاه یزید انداخت و گفت: «هدیه‌ای را که در

راه خدا داده‌ام، پس نمی‌گیرم». زن فداکار دیگر ارمغانی نداشت که تقدیم حسین کند، شوهر را تقدیم کرده‌بود و سر پسر عزیزش نیز جلو چشمش قرار داشت. پس تصمیم گرفت خودرا نیز فدا سازد. از این‌رو، ستون خیمه‌اش را از جا برکند و روانه میدان شهادت گردید. حسین که او را می‌نگریست، فرمان بازگشت داد. آن زن اطاعت کرد و به جانب خیمه‌ها بازگشت.۱

۱. تنقیح المقال، علامه مامقانی، نجف، چاپ مرتضویه، ۱۳۵۲ ق، ج ۲، ص ۳۲۷.

عشق به رهبر

در نیمه‌های شب عاشورا، امام حسین علیه‌السلام از خیمه‌ها بیرون آمد و در اطراف خیمه‌ها گشتی زد تا پستی و بلندی‌های میدان جنگ را بررسی کند. در این هنگام، نافع بن هلال ـ از یاران آن حضرت ـ که متوجه شد امام به تنهایی در اطراف خیمه‌ها می‌گردد، برای پاسداری از جان آن حضرت، به دنبال ایشان راه افتاد. حضرت متوجه او شد و از وی پرسید: «ای نافع! چرا بیرون آمده‌ای؟» نافع گفت: «چون دیدم به تنهایی گشت می‌زنید، نگران شدم و ترسیدم که از جانب دشمن آسیبی به شما برسد». امام فرمود: «نگران مباش، بیرون آمدن و گشت زدن من برای این بود که تپه‌ها و گودال‌های اطراف را بررسی کنم تا مبادا دشمن از آن‌ها برای دفع حمله‌های ما استفاده کند و از پشت، به خیمه‌ها حمله‌ور گردد».

امام در حالی که دست نافع را در دستش گرفته بود، فرمود: «امشب همان شب موعود است و این وعده‌ای است که هرگز در آن خلافی نیست.» سپس رشته کوه‌هایی را که در پرتو مهتاب از دور دیده می‌شد، به نافع نشان داد و فرمود: «ای نافع! آیا میل نداری از میان این کوه‌ها بگذری و از این تاریکی شب استفاده کنی و خودت را از ورطه مرگ، نجات دهی؟» با شنیدن این جمله، نافع خودش را روی پاهای آن حضرت انداخت و گفت: «مادرم به عزایم بنشیند، من این شمشیر و اسبم را به هزار درهم خریده‌ام. سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منّت گذاشته است، میان من و تو جدایی نخواهد افتاد تا هنگامی که این شمشیرم کند شود و اسبم خسته گردد و خونم را در راه تونثار کنم و جانم از بدن خارج شود».۱

شگفت از این یاران که چگونه شیفته جانبازی در راه امام‌حسین علیه‌السلام شده‌اند و در اندیشه پشتیبانی از پیشوای خویش هستند.

۱. قصه کربلا، ج ۱، ص ۲۵۴.

دعا به سالمند مجاهد

انس بن حارث کاهلی، پیرمردی بود که در جنگ بدر و حنین شرکت کرده بود و از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به شمار می‌رفت. وی در روز عاشورا آماده جان‌فشانی در راه امام‌حسین علیه‌السلام شده بود. از این‌رو، به محضر امام رفت و از وی اجازه نبرد خواست. حضرت به او اجازه داد. این پیر مرد روشن ضمیر با شور و شعف تمام، عمامه‌اش را از سر باز کرد و به کمرش بست.

وقتی حسین، انس را در چنین حالتی دید، منقلب شد و اشک از دیدگان مبارکش بر گونه‌های زیبایش سرازیر گردید. سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! جهاد و تلاشش را پاداش بزرگ ببخش.» پیرمرد در میدان جنگ، رزمی جسورانه و نبردی پرشور از خود نشان داد و پس از کشتن عده‌ای از سپاه دشمن، از پای درآمد و به مقام شهادت نایل آمد و به ملکوت اعلی پیوست.۱

۱. انصار الحسین علیه‌السلام، مهدی شمس‌الدین، تهران، انتشارات دراسه بعثت، ۱۴۰۷ ق، ص ۶۰.

غیرت دینی

امام‌حسین علیه‌السلام در نخستین خطبه خود در کربلا، مردمان را مخاطب قرار داد و با فرا خواندن آنان به نشان دادن غیرت دینی فرمود: «آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دوری نمی‌شود؟ در این صورت، شایسته است که مؤمن لقای پروردگارش را بخواهد و در چنین شرایطی، من مرگ را جز خوشبختی نمی‌دانم و زندگی با ستمکاران را جز بدبختی و ذلّت نمی‌بینم».۱

وجود مبارک حضرت عباس علیه‌السلام در مکتب امام‌حسین علیه‌السلام، زیباترین جلوه غیرت دینی است. آن والا علمدار سپاه امام که هنگام قطع شدن دست راستش، شمشیر به دست چپ گرفت، چنین فرمود: «به خدا سوگند! اگر دست راست مرا ببرید، هرگز از حمایت دینم دست برنمی‌دارم و از پیشوای راستین خود که فرزند پیامبر پاک امین است، دست نمی‌کشم».۲

این نمونه زیبایی از غیرت دینی است که در نگاهبانی دین از آفت‌ها و کوشش برای حفظ و ترویج آن، درخشندگی خاصّی دارد.
۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۴.
۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۰۴.

شهادت‌طلبی

در میانه راهِ کربلا، دیدگان امام‌حسین علیه‌السلام به خواب کوتاهی رفت. چون برخاست، فرمود: «از خداییم و به سوی خداوند برمی‌گردیم و حمد وستایش مخصوص پروردگار جهان است.» فرزندش علی اکبر که دنبال پدر می‌رفت، با عجله پرسید: «پدر جان! این استرجاع و حمد خدا برای چه بود؟» امام نگاهش را به نگاه علی دوخت و فرمود: «لحظه‌ای خواب مرا در ربود، سواری را دیدم که می‌گفت: این مردم می‌دوند و مرگ از پی ایشان دوان است. پس دریافتم که جانمان را به شهادت رحیل می‌دهد.» دوباره علی لب به سخن گشود و گفت: «مگر ما بر حق نیستیم؟» حسین پاسخ داد: «آری، پسرم! سوگند به آن که جانمان در دست او و بازگشتمان به سوی اوست، ما بر حق هستیم.» علی‌دوباره پرسید: «پس چه باک از مرگ، وقتی که ما بر حق باشیم؟» از این کلام با صلابت و زیبای پسر، لبخندی شیرین بر لب‌های پدر نقش بست و فرمود: «خداوند، بهترین پاداش یک پدر به فرزند را به تو عنایت کند، ای روشنایی چشم من!»۱

این فرهنگ شهادت است که از جانب کسی که در دامن حسین پرورش یافته است، برای تمام انسان‌ها بیان می‌شود. چون انسان بر حق باشد و از حقیقت دفاع کند، او را ترسی نیست که در این مسیر، جانش را فدا کند و به شهادت برسد؛ زیرا فدا کردن جان در راه حق، رسیدن به زندگی جاودانه است.
۱. علی‌الاکبر، عبدالرزاق المقرم، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق، ص ۹۴.

تربیت دینی یادگار برادر

شب عاشورا پس از آن‌که امام، وفاداری اصحاب خویش را دید، خطبه‌ای خواند و همه افراد را به شهادت بشارت داد. قاسم جوان که سخنان عمو و نوید شهادت را شنید، به فکر فرو رفت که آیا او هم در شمار شهیدان فردا خواهد بود؟ این پرسش هم‌چنان در ذهنش تکرار می‌شد و چون عقده‌ای بزرگ، راه گلویش را بسته بود. دیگر سخنان حسین تمام شده بود که ناگهان قاسم از جا برخاست و گفت: «عموجان! آیا من هم فردا کشته می‌شوم و سعادت والای شهادت نصیب من می‌گردد؟» امام لبخندی زد و فرمود: «ای فرزندم! مرگ در نظر تو چگونه است؟» قاسم با استواری و صلابت تمام گفت: «مرگ نزد من از عسل شیرین‌تر است.» حضرت فرمود: «پس ای فرزندم بدان که تو نیز شهید خواهی شد» قاسم هنگامی این سخن را می‌گوید که هنوز پانزده بهار از عمرش نگذشته بود. باری، این مکتب حسین است که این‌چنین به انسان‌ها درس شهادت می‌آموزد. حسین تنها عموی وی نبود، بلکه پدر و آموزگار او نیز به شمار می‌رفت. آری جان قاسم، از حقیقت سیراب گشته بود که شهادت در مذاق او، شیرین‌تر از عسل می‌نمود. به همین دلیل، این‌چنین زیبا از شهادت و جان‌فشانی در راه حق استقبال کرد و به تمام جوانان پیرو مکتب حسین، درس شهادت آموخت.

پیشوای شهیدان

وقتی امام‌حسین علیه‌السلام در میانه راه و در یکی از منزل‌گاه‌ها با لشکر حرّ برخورد کرد، لشکریان حر از حرکت آن حضرت به سوی کوفه جلوگیری کردند. حرّ پیش آمد و به عنوان هشدار به حضرت گفت: «من به شما هشدار می‌دهم که اگر دست به شمشیر برید و جنگی را آغاز کنید، صد در صد کشته خواهید شد». این جمله، حسین را برافروخت. از این‌رو، حضرت گفت: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانید؟ مگر جز کشتن من، کاری از شما ساخته است. بدانید که من به سوی مرگ خواهم رفت؛ زیرا مرگ برای جوان‌مرد، عیب و ننگ نیست، در صورتی که هدفش، حق و معتقد به اسلام باشد و بخواهد با ایشان از مَردان نیک، حمایت کند و با خیانتکاران، مخالفت ورزد و از دشمن خدا دوری گزیند. پس اگر من در این راه، کشته شوم و شهید گردم، پشیمانی ندارم و اگر زنده بمانم، مورد سرزنش نخواهم بود».۱
۱. قصه کربلا، ص ۱۹۵.

دعوت از مجاهدان

سال شصت هجری بود که زُهیر بن‌قین به همراه چند تن از کسان خود، مناسک حج را به جا آورد. کاروان کوچکی که زُهیر، کاروان سالار آن بود، از خانه خدا به سوی خانه خویش بازمی‌گشت. زهیر نیز چنین می‌پنداشت که به سوی خانه‌اش باز می‌گردد، ولی باید گفت که سرنوشت چنین نبود. زهیر از خانه خدا به سوی خدا می‌رفت، در حالی که خود، آگاه نبود. زهیر که پیشینه دوستی با حسین را نداشت، برای هم منزل

شدن با کاروان بزرگ امام‌حسین علیه‌السلام‌رغبتی نشان نمی‌داد. اگر کاروان حسین، در منزلی فرود می‌آمد، کاروان زهیر از آن‌جا می‌گذشت و به منزل بالاتری می‌رفت. به طور کلی، او با تمام قدرت می‌کوشید تا با امام‌حسین علیه‌السلام‌روبه‌رو نشود و چهره به چهره نگردد. البته این موقعیت اجتماعی زهیر بود که چنین ایجاب می‌کرد؛ زیرا او از هواداران عثمان بود و از یاران دستگاه حاکم به شمار می‌رفت. با این‌حال، وی حسین را به خوبی می‌شناخت و برای خاندان علی، احترام ویژه‌ای قایل بود. بیابان خشک و گرم عربستان با منزل‌گاه‌های دور و درازش، گاه کاروانیان را مجبور می‌کرد در منزلی که رغبتی ندارند، فرود آیند و این بود که کاروان کوچک زهیر نیز مجبور شد در محلی فرود آید که کاروان حسینی فرود آمده‌بود.

آری، این‌جا سرزمین و منزل‌گاهی است که از عثمانی، علوی آفرید و از یزیدی، حسینی ساخت. چه منزل‌گاه خوبی که روح انسان‌ها را حیات بخشید و زنگار دل‌ها را از بین بُرد و آن‌ها را سفید و نورانی کرد. به راستی چه موقعیت‌ها و مکان‌های شایسته‌ای در مسیر زندگی انسان قرار می‌گیرد که چنین گران‌قدر و پر ارزشند. خیمه‌های زهیریان درجایی زده شد که سراپرده‌های حسینیان در کنار آن بود. امام‌حسین علیه‌السلام، زهیر را خوب می‌شناخت و می‌دانست که او فردی جوان‌مرد و سرشناس و تواناست. پس حیف است که او با همه این شایستگی‌ها از جمع انسان‌های وارسته دور بماند ودرکنار افرادی چون بنی‌امیه قرار گیرد. باری، سزاوار نیست که گوهری گران‌بها در ویرانه‌ها و ظلمت‌کده‌ها جای گیرد؛ در حالی که می‌تواند در کمال زیبایی بدرخشد.

زهیر در خیمه‌اش نشسته بود و با بستگانش سرگرم غذا خوردن بودند که ناگهان فرستاده و پیک حسین پدیدار شد، سلام کرد و گفت: «زهیر! ابوعبداللّه حسین بن علی تو را می‌خواهد». اکنون زهیر از آن‌چه می‌ترسید، با آن روبه‌رو شده‌بود و از شدت وحشت نمی‌توانست سخنی بر زبان بیاورد. وی سخت متحیّر ماند؛ زیرا چنین وضعی را پیش‌بینی نکرده‌بود.

زهیر چه کندآیا به سوی حسین رود و مسیر نورانی او را برگزیند و به همه یزیدیان و ظلمت‌ها و بدی‌ها پشت کند یا پیام حیات‌بخش حسین را نادیده بگیرد و از فرمان او سرپیچی کند و هم‌چنان بی‌تفاوت باشد؟ سکوتی عمیق، حاضران را فرا گرفت و غذا خوردن فراموش شد. قاصد حسین هم‌چنان ایستاده و بی‌پاسخ مانده‌بود. دقیقه‌ای چند، این‌گونه گذشت و زهیر از تصمیم گرفتن باز ماند.

باید نوری باشد تا زهیر را از تاریکی تحیّر و دودلی نجات بخشد و تصمیم نهایی را بگیرد. حساس‌ترین ساعت‌های عمر زهیر در حال رقم خوردن است. در آن ساعتی که زهیر بر سر دوراهی مرگ و حیات، نور و ظلمت و بهشت و دوزخ قرار گرفته بود، ناگهان صدای بانویی، سکوت را شکست و قدرت تصمیم‌گرفتن را به زهیر باز گرداند و این بانو جز همسر زهیر کسی نبود.

او گفت: «زهیر! پسر رسول خدا تورا می‌خواهد و تو نمی‌روی؟! سبحان‌اللّه... برو و ببین که چه می‌گوید و سخنش را بشنو و بازگو». زهیر از جا برخاست و به سوی حسین روان شد. او پس از مدتی برگشت، در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته، غم از چهره‌اش زدوده و گونه‌هایش شاداب گردیده بود.

دیگر ظلمت رفته و نور باز آمده بود؛ زیرا در کنار چشمه حیات، آب بقا نوشیده و اکنون باز گشته بود تا برای همیشه زندگی جاودان به دست آورد. آری، زهیر از این نسیم رحمت استفاده کرد و خود را در مسیر آن قرار داد. آفرین بر زهیر که در این موقعیّت حساس، بهترین و زیباترین گزینه را برگزید و از همه یزیدیان روی گرداند. گفت: «خیمه مرا بردارید و کنار خیمه حسین برپا کنید». سپس یاران خویش را مخاطب قرار داد و گفت: «هرکس از من پیروی می‌کند، با من خواهد بود وگرنه ساعت وداع رسیده‌است». بدین صورت، زهیر خدمت حسین شرفیاب شد و در روز عاشوا، عاشقانه در رکاب حضرتش، راهی کوی شهادت گردید.۱

۱. پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۳۲۶.

بازداشتن زنان از جهاد

عبدالله کلبی در کوفه دید که سرزمین نُخیله، لشکرگاه یزیدیان شده و حکومت، مردم را در آن‌جا گرد آورده‌است و برای کشتن پسر پیامبر و یارانش می‌فرستد. کلبی با خود گفت: «من در جهاد با کافران کوشا بودم و اکنون پاداش جهاد با یزیدیان، از پاداش جهاد با کافران کمتر نخواهد بود». او تصمیم خود را گرفت و نزد همسرش، امّوهب رفت و وضع را برای او بازگفت. امّوهب شوهرش را تحسین کرد و گفت: «درست

می‌اندیشی و به حقیقت رسیده‌ای. خدا تورا راهنمایی کرده‌است که این‌چنین به حقیقت رسیده‌ای. به یاری حسین بشتاب و مرا نیز با خود ببر».

شبانگاه، زن و شوهر از کوفه خارج شدند. شب‌ها راه می‌رفتند و روزها خود را پنهان می‌کردند تا این‌که در کربلا به محضر حسین شرفیاب شدند. بامدادان روز شهادت، پس از آن‌که تیرباران سپاه یزید پایان یافت و عده‌ای از یاران حسین به شهادت رسیدند، سالم؛ غلام امیر کوفه و یسار؛ غلام پدرش به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. حبیب و بریر، دو سرباز پیر امام، برای نبرد با آن دو، آماده شدند، ولی امام‌حسین علیه‌السلام اجازه نداد.

کلبی از جای برخاست و اجازه نبرد خواست. امام‌حسین علیه‌السلام به سراپای کلبی و اندام مردانه‌اش نگاهی کرد. مردی را دید رشید و گندم‌گون، با قامتی رسا و ساعدی نیرومند و شانه‌هایی پهن. امام به وی اجازه داد. کلبی به میدان رفت ودر برابر آن دو قرار گرفت. آنان پرسیدند: «تو کیستی؟» کلبی نسبش را گفت. گفتند: «ما تورا نمی‌شناسیم. بگو زهیر یا حبیب یا بریر برای جنگ با ما بیایند!» کلبی گفت: «شما نمی‌خواهید با مرد عادی بجنگید؟! با کسی می‌خواهید بجنگید که بهتر و برتر باشد!» آن‌گاه به یسار که پیش روی سالم قرار داشت، حمله کرد و او را کشت. در آن حال، سالم از پشت سر به وی حمله کرد. یاران حسین که ناظر این جنگ بودند، فریاد زدند: «سالم را دریاب!!» کلبی توجهی به سالم نکرد و کار یسار را پایان داد، ولی وقتی سالم، شمشیر خود را بر سر او فرود آورد، کلبی دست چپش را سپر سر خود کرد. در این هنگام، شمشیر سالم فرود آمد و انگشت‌های کلبی، آن رادمرد دلاور را جدا کرد. کلبی که از کار یسار، فراغت یافته بود، به سوی سالم رفت و وی را نیز کشت و به خیمه‌گاه بازگشت.
امّوهب، همسر باوفای وی، ستون خیمه را از جای کند و به سوی شوهرش رفت و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد. از پاکیزگان و خاندان محمد، دفاع کن». سپس خواست با سلاح چوبین خود به میدان رود و جهاد کند و کشته شود. کلبی همسرش را از این کار بازداشت و او را نزد بانوان حرم بازگرداند، ولی زن، دامان شوهرش را گرفته بود و بر جنگیدن اصرار می‌کرد.

کشمکشی میان زن فداکار و شوهر مجروح و خون‌آلود درگرفت و کلبی نتوانست همسرش را که قلبش از عشق به شهادت آکنده شده و به این امید به کربلا آمده بود، به خیمه‌ها بازگرداند. امام شاهد این صحنه‌ها بود، پیش آمد وبه کمک کلبی شتافت و به امّوهب فرمود: «که پیش زن‌ها برو و با آنان باش. کشتن و کشته شدن برای زنان نیست». امّوهب نیز اطاعت کرد و به خیمه‌ها برگشت.
کلبی دوباره به میدان نبرد رفت و دلیرانه به مبارزه پرداخت تا به شهادت رسید. هنگامی که همسرش از شهادت وی آگاه شد، از خیمه‌ها بیرون دوید و خود را بر سر کشته شوهر رسانید و بر بالین شوهر نشست. خاک و خون را از چهره شوهر می‌زدود و می‌گفت: «بهشت بر تو گوارا باد. از آن خدایی که بهشت را نصیب تو کرد، می‌خواهم که مرا نیز با تو همراه سازد تا از تو جدا نشوم.» دعایش به اجابت رسید؛ در حالی که وی بر کشته شوهر می‌گریست، شمر به غلامش، رستم گفت: «سر این زن را با گرز بکوب!!» رستم، گرز خود را بر سر زن فرودآ ورد و او را کشت۱ و بدین صورت امّوهب نیز شهید شد، ولی به فرمان امام‌حسین علیه‌السلام جهاد نکرد و سلاحی نداشت.

حسین فرمود: «جهاد سرخ برای زن نیست... . جهاد زن، انسان‌سازی است. وی باید مجاهدپرور باشد. جهاد زن شوهرداری و مادری است. شوهرداری برای زن مانند جهاد سرخ برای مرد است و هر دو فداکاری است».۲

۱. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۴۸.
۲. همان، ج ۳، ص ۱۹۳.

زمزمه‌های هدایت‌گر

در شب عاشورا، هنگامی که گروهی از سپاهیان عمرسعد بر خیمه‌های امام امام‌حسین علیه‌السلام گذر کردند و زمزمه‌های دل‌نواز آنان و آهنگ قرآن اصحاب حسین را شنیدند، عنان از کف دادند و ساعتی بدان ناله‌ها و زمزمه‌های دل‌پذیر گوش دادند. ناله سوزنده اثر کرد و شمع شهادت، دل‌های سیاه و تاریک آنان را به یکباره روشن ساخت و در لحظه‌ای به یاد ماندنی تصمیم گرفتند از سپاه یزید دست بکشند و به جمع سپاه حسین درآیند. چون بامداد روز عاشورا رسید، همان مردان نیز سعادت والای شهادت یافتند.۱
چه نیکوست که انسان، عشق حسینی را با سیره و اخلاقش درآمیزد، حسینی‌وار و چون پروانگان ملکوتی، جهان هستی را بدرود گوید. این‌گونه بادا!

۱. همان.

کتاب‌نامه

۱ ـ ابن طاووس، علی‌بن موسی؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، قم، انتشارات انوار الهدی، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ ق.
۲ ـ اربلی، عیسی‌بن ابی‌الفتح؛ کشف الغمه فی معرضه آل ائمه علیهم‌السلام، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴،
۳ ـ اسماعیلی، عباس؛ سحاب رحمت، قم، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دوم، ۱۳۷۸،
۴ ـ اصفهانی، عمادالدین؛ تاریخ زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، قم، انتشارات اسوه، چاپ اوّل، ۱۳۷۳،
۵ ـ امین، سیدمحسن؛ اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اوّل، ۱۴۰۴ ق.
۶ ـ أبی‌مخنف، لوط بن یحیی؛ وقعهٔ الطف، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.
۷ ـ بابازاده، علی‌اکبر؛ سیمای امام حسین علیه‌السلام، قم، انتشارات دانش و ادب، چاپ اوّل، ۱۳۸۰،
۸ ـ پژوهشکده باقرالعلوم؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، علی مؤیدی، قم، انتشارات معروف، چاپ دوم، ۱۳۷۸،
۹ ـ حایری، شیخ محمدمهدی؛ معالی السبطین، بیروت، مؤسسهٔ النعمان، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ ق.
۱۰ ـ حایری یزدی، محمدحسن؛ داستان‌هایی از زندگانی امامان شیعه، مشهد، انتشارات آستان قدس، چاپ دوم، ۱۳۸۰،
۱۱ ـ شریعت‌زاده خراسانی، محمود؛ در سایه اولیاء خدا، قم، انتشارات دارالصادقین، چاپ اوّل، ۱۳۷۸،
۱۲ ـ شمس‌الدین، مهدی؛ انصار الحسین علیه‌السلام، تهران، مؤسسه بعثت، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ ق.
۱۳ ـ شوشتری، شیخ‌جعفر؛ الخصائص الحسینیه، قم، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۵،
۱۴ ـ صافی گلپایگانی، لطف‌اللّه؛ پرتوی از عظمت حسین علیه‌السلام، قم، انتشارات حضرت معصومه، چاپ اوّل، ۱۳۷۹،
۱۵ ـ صحفی، سید محمد؛ زندگانی امام حسین علیه‌السلام، قم، انتشارات اهل‌بیت، چاپ سوم، ۱۳۷۵،
۱۶ ـ صدر، سیدرضا؛ پیشوای شهیدان، قم، انتشارات سازمان تبلیغات، چاپ سوم، ۱۳۷۹،
۱۷ ـ صفایی حایری، عباس؛ تاریخ سیدالشهدا علیه‌السلام، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اوّل، ۱۳۷۹،
۱۸ ـ طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری، قاهره، انتشارات دارالمعارف، چاپ چهارم، ۱۹۷۹ م.
۱۹ ـ علامه مامقانی؛ تنقیح المقال، نجف، انتشارات مرتضویه، چاپ اوّل، ۱۳۵۲ ق.
۲۰ ـ غفاری، محسن؛ سیره امام حسین علیه‌السلام، تهران، انتشارات آزادی، چاپ دوم، ۱۳۷۴،
۲۱ ـ قمی، شیخ عباس؛ منتهی الآمال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴،
۲۲ ـ کمره‌ای، خلیل؛ عنصر شجاعت، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ ق.
۲۳ ـ مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار، بیروت، مؤسسه‌الوفاء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۲۴ ـ ـــــــــــــــ؛ تاریخ چهارده معصوم علیهم‌السلام، قم، انتشارات سرور، چاپ سوّم، ۱۳۷۵،
۲۵ ـ محدثی، جواد؛ پیام‌های عاشورا، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، چاپ اوّل، ۱۳۷۷،
۲۶ ـ ـــــــــــــــ؛ خون خدا، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ نهم، ۱۳۷۹،
۲۷ ـ مدرس بستان آبادی؛ محمدباقر، شخصیت حسین علیه‌السلام قبل از عاشورا، تهران، دارالکتاب اسلامیه، چاپ اوّل، ۱۳۸۰،
۲۸ ـ مقرّم، عبدالرّزاق؛ علی‌الاکبر، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ ق.
۲۹ ـ ـــــــــــــــ؛ مقتل‌الحسین علیه‌السلام، قم، مکتبهٔ بصیری، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ق.
۳۰ ـ نجمی، محمدصادق؛ سخنان حسین بن علی علیه‌السلام از مدینه تا کربلا، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ هشتم، ۱۳۷۸،
۳۱ ـ نظری‌منفرد، علی؛ قصه کربلا، قم، انتشارات سرود، چاپ اوّل، ۱۳۷۵.